



آزادی، برابری و همبستگی

دولت مسؤول و کارساز
ملت آزاده و سرافراز

منشور انتخاباتی محبوب الله کوشانی
نامزد حزب آزادگان افغانستان برای انتخابات ریاست جمهوری

کمیسیون فرهنگی حزب آزادگان افغانستان
ثور 1388 هجری خورشیدی
کابل - افغانستان

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطن پامال شده، برادر و خواهر عزیزم!

مبارزات ناسالم انتخاباتی کار را به جایی رسانده است که اکثریت جامعه با بی علاقگی به شرکت در انتخابات برخورد کرده و از آینده تاریک شان در بیم اند. کاندیداهایی اند که کار را از حمله بر نقاط ضعف یکدیگر آغاز کرده و در بیان قابلیت‌های شان برای نجات مردم و افغانستان چنان غلو می کنند که گویی دست اعجاز در آستین پنهان دارند.

مشکلاتی که افغانستان با آن دست و گریبان است، کوه پیکراند. این مشکلات را نخست باید شناخت، بعداً راههای نجات از آن را شناسایی کرد و بلاخره امکانات موجودی را که می توانند به رفع مشکلات کمک کنند، نشانی کرد. این کاری است که ما در حد توان طی این منشور که به خدمت شما تقدیم می شود انجام داده ایم. ما معتقدیم که با چنین روشی دست کم جامعه را از یأس و نومیدی مطلق که دامنگیرش شده است اندکی رهایی می بخشیم، زیرا گفته اند: شناخت مشکلات، حل نصف مشکلات است.

ما با پیشکش کردن این منشور که بر مبنای امکانات موجود افغانستان تدوین شده است، امروز و یک آینده قابل پیش بینی را مد نظر داشته ایم. امکانات و تنگناهای ملی در این منشور به دور از خوش بینی و بدبینی همان طوری که بوده اند، تصویر شده اند، تا پیشاپیش مشکلات راه معلوم باشد.

پیام ما به همه مردم عزیز ما و به ویژه روشنفکران و دانشمندان ما اینست که یافتن راههای سهل از طریق موضعگیری در کنار شبه قدرتها، و انتخاب به اصطلاح بین "بد" و "بدتر" و ترجیح "بد" نسبت به "بدتر" واقعیت عملی ندارد و هیچ تضمینی وجود ندارد که "بد" منتخب ما، فردا "بدترین" نباشد.

ما این انتخابات را یک آزمون می دانیم. تلاش عمده ما اینست تا مردم دچار خودفریبی نشوند و فریب عوام فریبان را نیز نخورند. مردم و به ویژه روشنفکران در ارزیابی از نیروهای خود هم دچار توهم نشوند، در هر حد و توانی که هستند از همانجا برای رقم زدن آینده خود دست به عمل شوند.

انتخابات از نظر ما یک کارزار نیز هست. دست و پنجه نرم کردن سیاسی با عاشقان مسؤولیت ناپذیر جاه و مقام و برافراشتن درفش منافع مردم در این برهه پرحادثه تاریخ افغانستان و رهانیدن بخشهایی از مردم از زندانهای یأس و اسارت فکری قدرتمندان کاری است که بلاخره می بایست آغاز می شد.

ما معتقدیم که در تعیین سرنوشت و آینده خود و مردم، ما هم مسؤولیت داریم. اگر حاکمان مسؤولیت ناپذیرند، فرصتهای طلایی را به هدر می دهند و مردم را به تباهی و قهقرا می کشانند، تاریخ و فرزندان این کشور روزی روشنفکران و آگاهان ملت را نیز مورد سوال قرار خواهند داد که شما خود برای جلوگیری از فاجعه چه می کردید؟

مردم افغانستان برای رسیدن به سرمنزل دشوارگذار دموکراسی ناگزیرند تجارب مختلفی را از سر بگذارند. دموکراسی هیچگاه بلافاصله از دل جنگها و منازعات خونین زاده نشده است. عناصر و گروههای معتقد به دموکراسی فقط در عمل فعال می توانند حقانیت خود را به اثبات برسانند.

انتخابات جاری بدون هرگونه تردیدی با معیارهای دقیق انتخابات آزاد، برابر و منصفانه آراسته نیست. این پدیده شناسی انتخابات به تنهایی قادر نیست شرکت و عدم شرکت در انتخابات را تعیین بکند. شرکت در انتخابات و تحریم انتخابات در صورتی که به طور مناسب به کار گرفته شوند، می توانند به سود دموکراسی تمام شوند. برای تقویت دموکراسی شرکت و تحریم انتخابات هر دو، پروسه های فعال در درون جامعه اند. حاشیه گزینی سیاسی و تصمیم گیری در کنار شبه قدرتها جز تباهی آرای بخشهای روشن بین جامعه و خود فریبی ثمره ای ندارد.

تقاضای من از همه برادران و خواهران پامال شده، پاکدل و اندیشمند آنست که برای نجات مردم از این سیاه روزی بیسابقه، با دادن یک رأی به کاندیدای حزب آزادگان افغانستان یک گام بسوی نجات خود نزدیکتر شوند.

با احترام

محبوب الله کوشانی

نامزد حزب آزادگان افغانستان برای انتخابات ریاست جمهوری

فهرست موضوعات

1. یگ گام عقب نشینی از دموکراسی خود کشی سیاسی است
2. صلح پیش شرط هرگونه پیشرفت دیگر است
3. انکشاف انسان مدار و پایدار پادزهر بیکاری، فقر و جنگ است
4. جنسیت نباید مانع انکشاف و تساوی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گردد
5. تعلیم و تربیت عاملی برای گذار به انکشاف پایدار است
6. بدون آزادی اندیشه و بیان و حفاظت از جان خبرنگاران انکشاف فرهنگی ممکن نیست
7. انکشاف خدمات طبی باید وظیفه اصلی دولت باشد
8. با انکشاف سطح آگاهی و فرهنگ از تباهی محیط زیست جلوگیری کنیم
9. با همبستگی با معیوبان، ناقص الاعضا ها و عاجزان ظرفیت های انسانی آنها را انکشاف دهیم
10. افغانستان باید پل صلح، ثبات، دوستی و همکاری باشد

یگ گام عقب نشینی از دموکراسی خود کشی سیاسی است

گناه انحطاط نظام بر گردن دموکراسی نیست

در این روزها که فریاد مردم از ناامنی، بی بازخواستی و گرسنگی بلند است و ماموران حکومتی به تناسب صلاحیتها و رتبه های شان به خالی کردن جیب مردم تا غارت کردن ملکیت‌های عامه و دولتی مشغول اند، اهمیت و کارایی دموکراسی جداً زیر سوال قرار می گیرد. وقتی که معلوم می شود پلیس در دزدی شرکت دارد، قاضی رشوت می گیرد و نماینده شورای ملی قاچاقبر است، دموکراسی بدنام می شود. هنگامی که از محصل فاکولته تا وکیل ناحیه و افسال قریه از خرید و فروش کارتهای انتخاباتی تجارت پر رونقی را دست و پا می کنند، مردم بر دموکراسی نفرین می فرستند. زمانی که کاندیداهای انتخاباتی پس از یک سال و چند ماه مقدمه چینی و صحنه آرایی در برابر حکومت از امروز تا فردا به طرفدار و ستایشگر ارباب قدرت تبدیل می شوند، دموکراسی و هر چه به نام اعتماد است تیرباران می شود. بی دلیل نیست که مردم با نومی و یاس به انتخابات بنگرند و آن را بازی فریبنده قدرتمندان بدانند. در کشوری که عده اندکی از خطوط هوایی کابل و امارات متحده عربی چون سرویس و تاکسی استفاده می کنند و سری در کابل و سری در دوی دارند، و اکثریت مردم به یک شکم نان محتاج اند و شبها در پیاده روها می خوابند و زمستانها را زیر خریطه های پلاستیکی می گذرانند، مردم حق دارند که بگویند این دموکراسی را بخوریم و یا بپوشیم. بدا به آن روزی که روزنامه نگاری ریشه این مفاسد را در انحطاط اهل قدرت بداند و حقایق آفتابی را از این زاویه از ورای روزنامه ای یا شیشه تلویزیونی به اطلاع عامه برساند. در آنجا است که بازوان قدرت به حرکت درمی آیند، لاف عدالت خواهی و قانونگرایی مقامات افشا می شود و می خواهند معترضان را با زبان تعزیر و زندان ادب بکنند. دشمنان کمین گرفته آرامی مردم که غالباً بر ارکان قدرت رسوخ دارند، حتا حاضر نیستند بشنوند که بر بالای چشم شان ابرو است. آنانی که خلاف میل باطنی شان فقط به لحاظ سیاسی یعنی برای رسیدن به مقامات دولتی دموکراسی خواه شده اند، بیصبرانه تلاش می ورزند تا نام این مقوله دست و پاگیر را هم از قاموس سیاسی افغانستان پاک بسازند. از اینرو در همسرایی با عوام که اکثراً اعمال ارگانهای دولتی را با دموکراسی اشتباه می گیرند شریک می شوند. آنها به اینهم اکتفا نکرده، نسخه "دکتاتوری منوره" را مانند سایر نسخه های "کارساز" و "مدرن" شان تجویز می کنند. از عقد مؤدت با همکیشان رنگارنگ نمی پرهیزند و بساط جهمی تازه ای را می خواهند برای مردم بلا دیده افغانستان پهن بکنند.

در چنین اوضاعی است که روشنگری در مورد دموکراسی و دفاع از حقانیت راه دموکراسی نمی تواند در هیچ برنامه سیاسی جدی نادیده گرفته شود. آنچه مردم از آن شکایت می کنند دموکراسی نیست، بلکه علایم بسیار آشکار زوال یک نظام سیاسی است.

چرا دموکراسی راه نجات است؟

دموکراسی در عام‌ترین معنایش برقراری حاکمیت مردم است. این بدان معنا است که دولت و حکومتی که در نتیجه انتخاب آزادانه مردم به وجود می‌آید مکلف است خواست‌ها و نیازهای مردم یعنی وسیع‌ترین اقشار جامعه را برآورده سازد. بنابر این دموکراسی قبل از همه یک نوع دولت و حکومت است که خدمت‌گزار مردم می‌باشد. هر فرد یا گروهی که معتقد باشد چنین دولتی را به تنهایی و بدون مشارکت عملی مردم می‌سازد، خودکامه و خودخواه می‌شود و بر مردم ظلم و ستم روا می‌دارد. این به دلیل آنست که انسان جایز الخطا است، باید یک نیروی کنترل‌کننده قوی غیر از خودش وجود داشته باشد تا اعمالش را کنترل کند. در دنیای موجود این نیرو مردم یک کشور است. پس انتخابات آزاد، همگانی، منصفانه، با امکانات برابر و رقابتی رکن اصلی و شرط اساسی ایجاد یک نظام دموکراتیک است. شرکت مردم در انتخابات هرگاه نتواند بر دولت چنان تاثیر داشته باشد که نیازها و خواسته‌های مردم را برآورده سازد، در آنصورت انتخابات فقط یک بازی سیاسی می‌گردد و ربطی به دموکراسی ندارد.

دولتی که بر اثر انتخابات به وجود می‌آید به تنهایی قادر نیست ثبات و بقایش را تضمین کند. یعنی یک دولت دموکرات تنها به مشروعیت دموکراتیک اکتفا نمی‌کند. این دولت باید مشروعیت کارکردی یا عملی داشته باشد. یعنی برای مردم خدمات لازم مانند امنیت، کار، تعلیم و تربیت و صحت را فراهم بسازد. دولتی که هم توسط مردم انتخاب شده باشد و هم خواسته‌ها و نیازهای آنها را برآورد بسازد، دارای اقتدار می‌گردد. یعنی بدون آنکه از ضرب و زور کار بگیرد، در بین مردم چنان نفوذ معنوی پیدا می‌کند که کمتر کسی به سرپیچی از قوانینش جرئت می‌کند.

یک دولت دموکرات قانونمدار می‌باشد. یعنی هیچ فرد یا گروهی از بازخواست قانون مستثنی نمی‌باشد. دولت دموکرات از دولت امروز فرق دارد که در آن قانون برای ضعفا و معافیت از قانون برای اقویا وجود دارد.

یک دولت دموکرات افراد مردم را قطع نظر از اینکه از کدام قوم اند، و به چه مذهبی گرایش دارند باهم مساوی دانسته و به حیث شهروند می‌شناسد.

اقتدار یک دولت دموکرات منبع خارجی نداشته و از اراده آزاد مردم ناشی می‌شود. از اینرو دولت دموکرات بر مبنای قانونی به وجود می‌آید که در آن حقوق و آزادیهای اساسی و مدنی انسانها به رسمیت شناخته شده و بدان عمل می‌شود.

در یک دولت دموکرات تفکیک قوای واقعی موجود می‌باشد. یعنی حکومت، دستگاه قضایی و پارلمان یا شورای ملی هرکدام ارگانهای مستقل اند که از حدودی که در قانون اساسی کشور تعیین شده است، نه آشکارا و نه پنهان تخطی و تجاوز نمی‌کنند.

دموکراسی باید با شرایط افغانستان طراحی شود

با اینهمه وقتی که نخبگان به نمایندگی از مردم به وزارت و وکالت می‌رسند، و برای مدتهای طولانی در پایتخت زندگی می‌کنند، بسیار امکان دارد از خواستها و نیازهای مردمی که ایشان را انتخاب کرده‌اند، بیگانه شوند. از اینرو تجربه جهانی از کشورهای فقیری مانند افغانستان نشان داده است که در پهلوی انتخاب رئیس‌جمهور و وکلای شورای ملی که در کل به آن "دموکراسی نمایندگی" گفته می‌شود، به نوع دیگر دموکراسی نیز ضرورت است و آن عبارت از "دموکراسی مشارکتی" می‌باشد. در دموکراسی مشارکتی مردم در سطح محلات، ولسوالیها و ولایات شوراهایی ایجاد می‌کنند، تا در حل مشکلات منطوقی‌شان مستقماً شرکت داشته باشند. در قانون اساسی افغانستان نیز چنین نهادهای وجود دارد ولی بیشتر جنبه مشورتی دارند. اهمیت این شوراها ایجاب می‌کند تا در بسیاری موارد صاحب قدرت مقنن و اجرایی نیز گردند، تا بر مؤثریت کار آنها افزوده شود. این ضرورت هنگامی بیشتر محسوس می‌باشد که افغانستان باید به بازسازی و نوسازی اقتصادی اش بپردازد. هرگاه پروژه‌ها از دور تدوین شوند و با خواسته‌های واقعی مردم انطباق نداشته باشند، ضمانت موفقیت این پروژه‌ها بسیار ناچیز می‌گردد. در کشوری مانند افغانستان که با هزاران مشکل درگیر است و دولت تا آینده‌های قابل پیش‌بینی ای نخواهد توانست به حل همه این مشکلات توفیق یابد، نمی‌توان برای پیشبرد یک زندگی بالنسبه بهتر تنها بر نهادهای رسمی و دولتی تکیه کرد. مردم خود ظرفیتهای و قابلیت‌های سازنده‌ی هنگفتی دارند و می‌توانند با ابتکارات و امکانات خود، با ایجاد سازمانهای غیردولتی داخلی و محلی برای بهبود وضع اقتصادی، صحتی، حفاظت از محیط زیست، حل مناقشات محلی و صدها مورد دیگر بکوشند. این سومین نوع دموکراسی است که ما به آن "دموکراسی از سطح مردم" می‌گوییم.

آزادی، برابری و همبستگی جوهر دموکراسی است

دموکراسی برای ما، همچنان یک شیوه زندگی و یک فرهنگ نیز می‌باشد. در این فرهنگ به آزادی و کرامت همه انسانها بدون استثناء ارج گذاشته می‌شود. کوشش می‌شود شرایطی ایجاد گردد که همه انسانها بتوانند، به بهترین آرزوهای شان برسند. دموکراسی به برابری انسانها اعتقاد دارد. این برابری نمی‌تواند با حرف و سطر قانون به تنهایی تامین شود. باید امکانات و فرصتهای برابر اقتصادی و اجتماعی برای همه انسانها فراهم شود تا خواست برابری به کرسی بنشیند. دموکراسی، انسانها و به خصوص انسانهای یک جامعه را پیکری واحدی می‌داند. جامعه‌ای که یکی در غم و شادی دیگری شریک نباشد، نمی‌تواند پایدار بماند. پس همبستگی اجتماعی، کمک به پیران، محتاجان، معیوبان و کمک به همدیگر یکی از ارکان این دموکراسی به شمار می‌رود.

دموکراسی نسخه‌ای نیست که از خارج آورده شود. دموکراسی روشن‌بینی، تجربه و عملکرد است. دموکراسی یک متاع سیاسی غربی نیست. جلوه‌های دموکراسی در حیات اجتماعی انسانهای همه‌قاره‌ها از زمان باستان تا کنون وجود داشته‌است. اعتقاد ما به دموکراسی ناشی از تجربه مستقیم نظامهای استبدادی در صد سال اخیر افغانستان و به خصوص در سی سال اخیر می‌باشد. در این تجربه هیچ دیکتاتوری و استبدادی نتوانسته امنیت، نان و آسایش روحی برای اکثریت مردم به وجود آورد. بنابراین دفاع از دموکراسی عمده‌ترین پیام و درخواست ما از مردم است.

صلح پیش شرط هرگونه پیشرفت دیگر است

در جامعه امروز افغانستان مردم نه از لحاظ جانی و مالی احساس امنیت می کنند، نه از نگاه اقتصادی، اجتماعی و روانی. از اینرو تامین امنیت را نمی توان از صلح، انکشاف و حقوق بشر جدا دانست. بنابراین این تامین صلح پایدار یعنی حرکت به سوی استقرار صلح در همه ابعاد جامعه باید جوهر همه تلاشهایی را تشکیل بدهد که امروز به نام دولت سازی و بازسازی یاد می شوند. برای ما صلح پیش شرط هرگونه پیشرفت دیگر است. به همین دلیل است که صلح نخستین و مهمترین شعار مرکزی انتخاباتی ما را تشکیل می دهد. از آنجایی که جنگ سی ساله همه ساختارهای متعادل کننده اجتماعی را شکسته است و در جاهایی که جنگ گرم و مسلحانه هم وجود ندارد، در بین جماعات مختلف منازعات و کشمکشهای حاد و گاهی هم لاینحلی وجود دارند، ما نمی توانیم مسأله تأمین صلح را تنها با آتش بس با گروههای مسلح و جلب آنها به سوی حکومت افغانستان خلاصه کنیم. از نظر ما، اهرمهایی که می توانند صلح پایدار را در جامعه به وجود آورند به سه دسته ذیل تقسیم می شوند:

الف. دولت سازی و ملت شدن

ب. مسأله مذاکرات صلح با مخالفان مسلح دولت

ج. صلح در سطح جماعات مردم در دهات

الف. دولت سازی و ملت شدن

ضرورت مبارزه برای استقرار حاکمیت ملی در افغانستان: ایجاد یک اقتدار مرکزی مهمترین رکن تامین صلح در افغانستان است. یک دولت دموکرات وظیفه ای جز رفع نیازمندی های مردم یعنی وسیع ترین اقشار جامعه نمی داشته باشد. استخوان بندی دولت سازی اصولاً و می بایست عبارت از بسیج مستقل سه نوع منابع توسط یک حاکمیت باشد. این منابع عبارت اند از قدرت قهریه یعنی نیروهای نظامی و انتظامی، سرمایه و مشروعیت.

1. انحصار قدرت نظامی و پولیس در دست دولت: یعنی حاکمیت با تأسیس و تقویت لازم نهاد های امنیتی نظامی، انحصار قدرت قهریه را به خود اختصاص می دهد.
2. تدارک منابع مالی داخلی برای سازماندهی اداره دولت: حاکمیت به انباشت سرمایه از طریق عواید داخلی نیاز دارد تا به وسیله آن بتواند اقتدار دولتی را سازماندهی کرده و رفاه عامه را تأمین بکند.
3. فراهم ساختن مشروعیت قانونی و عملی دولت: دولت باید اصول و شیوه هایی را برگزیند تا اعتماد و وفاداری داوطلبانه شهروندان را کمایی بکند و بتواند اعمال قدرت قهریه را به نیابت از کل مردم و ملت به اثبات برساند. در یک کلام گسترده تر، دست کم هر دولت حق و وظیفه انحصار مشروع قدرت قهریه، کنترل اداری، مدیریت مالی دولتی، سرمایه گذاری در بخش سرمایه انسانی، طرح حقوق و مکلفیت های شهروندان، تهیه خدمات زیرساختی، ترتیب داد و ستد و تجارت، مدیریت ملکیت های دولتی (به شمول محیط زیست، منابع زیرزمینی و ثروت های فرهنگی)، مناسبات بین المللی (به شمول داخل شدن به قراردادهای بین المللی و قرصه های دولتی) و تامین نظم و قانون را می داشته باشد.

- با توجه به آنچه تا کنون در راستای دولت سازی در افغانستان صورت گرفته است،
 - با در نظر داشت اینکه ستراتیژی "جنگ ضد ترور" اعلام شده از جانب ایالات متحده امریکا، لزوماً نمی تواند همیشه با ایجاد یک دولت ملی در افغانستان همخوان باشد،
 - با تذکار گزارش لخصر ابراهیمی نماینده خاص اسبق سازمان ملل متحد برای افغانستان به هنگام کنفرانس پترزبرگ در مورد محدودیت های ملل متحد برای دولت سازی که گفته است: اختلاف ها، رقابت ها، و تفرقه هایی که در اقتدار دستگاه ملل متحد و بقیه "جامعه بین المللی" وجود دارند، مانع بزرگی را برای خواست ملل متحد جهت "تأمین صلح"، به وجود می آورند،
 - با روشن بینی ای که حرکت در جهت دولت سازی می بایست از واقعیت های سرسخت جامعه جنگزده افغانستان آغاز کند،
 - و در پرتو ارزش های قابل وصول آزادی، برابری و همبستگی و اصل تشکیل یک دولت دموکرات و ملی برای افغانستان، ما بر این باوریم که نجات افغانستان و منفعت جامعه بین المللی مستلزم تشکیل یک دولت ملی قوی در کشور ما است. با چنین برداشتی است که ما بر این نظریه:
1. شکل موجود کمک های بین المللی برای افغانستان در تضاد با تقویت پایدار ظرفیت های دولت برای بسیج و به حرکت درآوردن منابع، در جهت عرضه خدمات و رشد یک اقتصاد قانونی که در نهایت بتواند خدمات عامه ای چون تأمین امنیت، حاکمیت قانون، مدیریت مالی و پولی، تعلیم و تربیت و صحت را انجام بدهد، قرار دارد. بنابر این بسیج و به حرکت در آوردن منابع داخلی و مبارزه در راه کسب حاکمیت بر بودجه دولتی باید در مرکز روند دولت سازی قرار بگیرد. دولت باید تلاش اعظمی به خرج بدهد که از طریق سمت و سو دادن و جذب کمک های خارجی در مجاری دولتی، هم مجموعه واحدی از این کمک ها با اقتصاد ملی به وجود آورد و هم حاکمیتش را بر بودجه برقرار سازد. با چنین تدابیر اساسی است که می توان تا اندازه زیادی جلو تبعیض در بخش حقوق و معاشات کارمندان ارگان های دولتی و سازمان های انجور را گرفت و هم نیروی فکری فراری از دولت به انجوها را، دوباره در چهارچوب دولت ادغام نمود.
 2. در حالی که در نتیجه ویرانی اقتصادی فراگیر، عدم انکشاف اقتصادی، برگشت ملیون ها مهاجر، رشد سرسام آور بیکاری و گرانی قیمت ها و فاجعه های محیط زیستی ملیون ها انسان تهدید به گرسنگی، بیماری و مرگ می شوند، کمک های بشری و کمک های عاجل و اضطراری باید به موقع به آن ها رسانده شوند. هم زمان با این ها دولت باید مطابق برنامه مدونی به انکشاف اقتصادی ارجحیت قایل شود، و بر مبنای این برنامه پروژه هایش را تهیه بدارد و کمک های بین المللی را هماهنگ سازد تا تداوم رشد و انکشاف اقتصادی را در چهارچوب اقتصاد ملی افغانستان تضمین نماید.
 3. دولت باید بلا تاخیر به بازسازی و یا نوسازی ملکیت های عامه مانند سرکها، مکاتب، مراکز صحتی، دستگاه های تولید انرژی و برق و مؤسسات مالی اش آغاز نماید.

4. با توجه به رقم درشت بیکاری در کشور که قریب به 40% حدس زده می شود، دولت باید پروژه های زراعتی و عمرانی بزرگی را که متکی بر کار انسانی باشند، روی دست گیرد، تا میلیون ها شهروند کشور از طریق کار تولیدی شان بتوانند درآمدی به دست آورند.

5. جنگ طولانی قبل از همه به سرمایه انسانی افغانستان آسیب کاری رسانده است. دولت می بایست تاکید اصلی را بر پرورش انبوه و توده وار سرمایه انسانی از طریق رشد کمی و کیفی تعلیم و تربیت، کارآموزی و تأمین مراقبت های صحی بگذارد.

6. آنچه امروز به نام ارتش ملی در افغانستان در حال شکل گرفتن است، یک ارتش انتقالی است که بیشتر تابع ملحوظات "جنگ ضد ترور" می باشد تا اطاعت از اقتدار ملی. این ارتش نه تنها نصف تعداد نفراتی را که لازم بود هنوز بسیج نکرده است بلکه حتا نمی تواند عملیات مستقلی را موفقانه به راه اندازد. تشکیل یک ارتش ملی جدید برای افغانستان قبل از آنکه یک مسأله فنی وابسته به آموزش و تجهیز و تسلیح باشد، یک مسأله و یا جهت گیری سیاسی می باشد. دولت افغانستان جهت تحکیم و توسعه اقتدارش باید قادر باشد اقتدار موثری بر ارتش ملی اعمال بکند.

7. ساختارها و نهادهای ارتش افغانستان باید مطابق با الزامات تاریخی افغانستان باشد. ارتش افغانستان که وظیفه دفاع از مرزها و هستی افغانستان را بر دوش دارد، خصلتاً یک ارتش تدافعی بوده و باید تا سرحد ممکن کوچک، مؤثر و مجهز باشد. بودجه ارتش باید به صورت منطقی سنجش شده و با توجه به امکانات بالقوه و بالفعل اقتصادی افغانستان تعیین شود. دولت باید به طور جدی ظرفیت های اقتصادی و مالی ای را به وجود آورد تا بتواند هزینه نیروهای نظامی و انتظامی ملی را بپردازد. بنابر این باید توجه جامعه بین المللی که به هر صورت موقتاً وظیفه تأمین امنیت را بردوش دارد بدین نکات جلب گردد.

8. مقاومت در برابر متجاوزان بیگانه وظیفه داوطلبانه ای بوده است. کسانی که این وظیفه را صادقانه انجام داده اند، در برابر تاریخ و ملت سرفراز اند. الزامات گروه های چریکی و جنگ های غیرمنظم با نیازهای قوای نظامی و انتظامی منظم و مدرن تفاوت های ماهوی دارند. از اینرو دولت سازی بعد از جنگ های داخلی باید برنامه "دی دی آر" یعنی خلع سلاح، کشیدن رزمندگان قبلی از حالت جنگی و ادغام به حیات ملکی نیروهای مسلح غیررسمی و تغییرات در دستگاه های امنیتی را در بر گیرد. دولت افغانستان باید با قاطعیت به حیات گروه های ملیشه ای که تازه تشکیل گردیده اند پایان دهد و در آینده نیز جلو تشکیل چنین گروه هایی را بگیرد. تشکیل گروه های ملیشه جدید که در خدمت جنگ ضد ترور قرار داشته باشند، خطر برخورد های مسلحانه را در آینده افزایش می دهند. تشکیل ارتش و نیروی انتظامی از بقایای گروه های مسلحی که بیشتر به تنظیم های متخاصم و رقیب منسوب بوده اند، به جای وفاداری به دولت، وفاداری به گروه های قبلی را ابقا و تشدید می کند. چنین امری باعث می شود تا در نابودی اقتصاد غیرقانونی، جمع آوری عواید دولت، برقراری حاکمیت قانون و پیشبرد برنامه های بازسازی و انکشافی، موانع و عایق های عبور ناپذیری به وجود آید. باید از افسران و پرسونل وطن پرست ارتش و پولیس افغانی که توانایی اجرای خدمت را دارند در بخش آموزش ارتش استفاده شود. باید اصل خدمت زیر بیرق (دوره مکلفیت) با دقت مورد غور قرار داده شود تا در طی یک زمان قابل پیش بینی جوانان شجاع

افغانستان مانند پدران شان، جانشین ارتش معاشخوار شوند. این امر هم می تواند در مصارف ارتش ملی صرفه جویی را به عمل آورد هم احساسات میهن دوستانه جوانان را با مکفیت های شهروندی پیوند بدهد. باید دولت در صدد باشد تا تسلیحات و تجهیزات ارتش را از بازارهای ارزانتر و متنوع تر خریداری نماید تا هم ظرفیت های اقتصادی افغانستان ملحوظ باشد و هم از وابستگی به تجهیزات و تسلیحات کشور خاصی جلوگیری به عمل آید.

9. تشکیل یک اقتدار مرکزی در افغانستان پیش شرط هرگونه پیشرفت دیگر در ساحة دولت سازی و انکشاف همه جانبه جامعه می باشد. اقتدار مرکزی و اداره متمرکز دو مقوله همخوان نیستند. در حالی که ایجاد یک اقتدار مرکزی وظیفه ای است حیاتی و گریزناپذیر، سرمشق اداره متمرکز در هیچ نقطه جهان و به ویژه در افغانستان هیچگاه موفق نبوده است. ایجابات زمانی هر چه باشد، دموکراسی خصلتاً تمایل به تمرکززدایی دارد. دولت هم در تدوین برنامه های طویل المدت و هم برای اجرای پروژه های مختلفه اش نیاز به تمرکززدایی دارد. دولت برای جلوگیری از ایجاد رقبای ناخوانده توسط انجوهای خارجی که تا کنون در این زمینه در حقیقت چندین اداره موازی با دولت را به وجود آورده اند، باید در سرمشق تمرکزگرایی افراطی اش تجدید نظر نموده و خود پیش قدم شده، به شوراها محلات، ولسوالی ها و ولایات اختیارات بیشتری در زمینه تدوین و به اجرا در آوردن برنامه های طویل المدت، پروژه های مبرم و عاجل بدهد. زیرا مردم محلات، ولسوالی ها و ولایات و مناطق، خیلی بهتر از کرسی نشینان مرکز، خواست ها و نیازهای شان را تشخیص می دهند. این همان چیزی است که بدان "دموکراسی مشارکتی" گفته می شود. تا یک آینده قابل پیش بینی دولت و لو هر قدر صادق و کوشا هم باشد، بنابر ظرفیت های ضعیف مالی اش قادر نخواهد بود، به همه نیازهای مردم پاسخ بگوید. برعکس در درون جامعه و بیرون از حوزه دولت ظرفیت های هنگفت مردمی وجود دارد که قادر اند با ابتکارات مستقل شان بسیاری از نیازهای جماعت هایی مربوطه شان را پاسخ گویند. مجال دادن و ترغیب چنین ابتکاراتی که بدان "ابتکارات محلی" یا "دموکراسی از سطح مردم" می گویند، شاخص تعمیق دموکراسی در کشور خواهد بود.

10. دولت وظیفه دارد تا در اسرع ممکن وقت از توسعه بی لزوم دیوانسالاری و تشکیل وزارتخانه ها و واحدهای اداری نام نهاد جلوگیری نماید.

11. فساد اداری دولت یعنی سوء استفاده از قدرت دولتی و دست زدن به رشوه خواری و اختلاس، کار را به تباهی می کشاند. مبارزه با فساد اداری تنها با عملکردهای نمایشی در مورد مرتکبان ضعیف و متوسط و با انگیزه های ناخالص به نتیجه نمی رسد. فساد اداری بیماری پیچیده ای است که عوامل متعدد دارد، مهمترین آنها فقدان حاکمیت قانون و نبود عدالت اجتماعی است. مبارزه با مجموعه بهم مرتبط اقتصاد غیرقانونی - ملیشه های غیرقانونی، رکن اصلی مبارزه با فساد اداری است. تثبیت حاکمیت دولت بر منابع داخلی و خارجی بودجه می تواند تا حدود زیادی جلو بیعدالتی های حیرت انگیز را در بخش درآمد کارمندان دولتی و مؤسسات غیردولتی بگیرد. حذف و محاکمه مقامات عالی رتبه مختلس و رشوه خوار دولتی و والیان فاسد، می تواند درس خوبی برای دزدان درجه دوم و سوم باشد. کنترل و نظارت پیهم، محاکمه و به مجازات کشاندن پند آموز عناصر فاسد و مختلس جرئت ارتکاب را از آن ها سلب می کند.

12. کوتاه ساختن دست گروه های غیررسمی در تقرر و تبدل مقامات دولتی، تطبیق اصلاحات اداری به معنای غیرشخصی ساختن تطبیق قانون، رسمیت بخشیدن، و عقلانی ساختن قدرت، سپردن کار به اهل کار و رعایت اجرائات و اخلاق غیرحزبی در امور اداری، می تواند هم اعتماد از دست رفته به دستگاه دولتی را باز گرداند و هم دلگرمی و صداقت را در بین کارمندان ترغیب نماید.

ملت شدن: قلمرو مشترک و حقوق شهروندی زیربنای هویت مشترک ملی است:

ملت شدن به معنای رستگاری از بزرگترین منازعات تاریخی دامنگیر کشورهای جهان سوم است. در حالی که دولت سازی بیشتر یک روند تصمیم گیری عقلانی و سازماندهی می باشد، ملت شدن یک روند بسیار پیچیده اجتماعی - سیاسی و فرهنگی است که ایجاب زمان را می کند. در کشور چندین فرهنگی افغانستان که از حیات کوچی گری گرفته تا جماعات قومی و شهرنشین وجود دارند، فرهنگ، عادات و روح جماعتی یعنی دلبستگی به گروه هایی کوچک همبسته، بیشتر از روح اجتماعی و ملی که بر مبنای قرارداد و در بین کتله های عظیم انسانی یعنی مجموع باشندگان یک سرزمین به وجود می آید مسلط است. فرهنگ ملی از نگاه ما در افغانستان، برای ملت شدن به سه عنصر پایه ای نیاز دارد، این ها عبارت اند از یک فکر جامعه ساز، در هم آمیزی جامعه و یک دستگاه دولتی کارساز. هدف ما ایجاد هویت مشترک برای وحدت بخشیدن به جامعه قطعه قطعه می باشد. ما می کوشیم تا میراث دولت های امپراتوری مآب بی توجه به روح ملت شدن را به یک دولت ملی تبدیل بکنیم. امروز در افغانستان دولتی با قلمروش، یعنی مرزهای بین المللی وجود دارد. هویت های سیاسی با درجات مختلف پیچیدگی های آن در این قلمرو به سر می برند، اما هویت مشترک هنوز به قوام نرسیده است. در درون این دولت گروه های قومی ای وجود دارند که در رابطه با نقشی که در دولت داشته باشند، با همدیگر کاملاً به توافق نرسیده اند. بنابر این رابطه افقی این اقوام با دولت باید دقیقاً تعیین شود. از نظر ما اندیشه رهنمایی که می تواند این روابط افقی اقوام را با دولت تعیین نماید، حقوق شهروندی است. در دنیای معاصر شهروندی یک موقعیت حقوقی است که حقوق و وجایب متحد الشكل را برای همه اتباع یک دولت تأمین می کند. شهروندی در دنیای معاصر با تساوی در برابر قانون، تساوی در مشارکت سیاسی برای تعیین سرنوشت جامعه و دولت و تساوی در رسیدن به همه مقامات مدیریت سیاسی کشور از ذیل تا به صدر، فارغ بودن از برخورد های خود سرانه و تبعیض آمیز، برخوردار بودن از کرامت انسانی و حقوق بشری همراه می باشد. با قاطعیت تمام می توان گفت که شهروندی تنها حقوقی را تفویض نمی کند، بلکه مکلفیت های متعددی را نسبت به مردم و کشور به شمول قربانی دادن در راه کشور، فرا روی اعضای جامعه می گذارد.

دولت های افغانستان نباید بر مشروعیت انتخاباتی (مشروعیت دموکراتیک) و مشروعیت بین المللی (حمایت توسط جامعه بین المللی) مغرور باشند؛ زیرا در فقدان مشروعیت کارکردی (عرضه خدمات برای رفع نیازمندی های مردم)، هستی این دولت ها در خطر انهدام قرار می گیرند. همچنان نخبگان جاه طلب اقوام باید بدانند که ساختارهای اصلی جماعت های قومی مربوطه شان هیچگونه ملجا مامونی برای حکمروایی آن ها در حالات نورمال بوده نمی تواند. زیرا نخست فقری که سر به محرومیت می زند، همه گروه های قومی و اجتماعی را بلا استثنا شکنجه می کند. نخبگان هر گروه قومی ای که بر سر کار باشند،

در صورتی که نتوانند به معضلات فقر، بیکاری، بی خانمانی و بی سرنوشتی آنها پایان بدهند، در بهترین صورت ها به حریم جماعات شان راهشان نمی دهند و در بدترین صورت ها علیه ایشان دست به شورش می زنند .

در افغانستان متأسفانه تا کنون به جز مشاجرات لفظی زیان بار و قومگرایانه کمتر پیشنهاد سازنده ای در عرصه ملت شدن مردم کشور صورت گرفته است. با آنهم، طرح ها و پیشنهادهای سازنده و غیرسازنده و حتا اتهامات متقابل طرفداران دولت بسیط و متمرکز و طرفداران دولت فدرال و غیرمتمرکز، فضای مباحثات سیاسی را آکنده اند. قبل از همه باید گفت که دولت بسیط و متمرکز و یا دولت فدرال باید به مثابه دو راهکار اداری برای حل مسایل قومی در افغانستان پنداشته شوند و از به جنایت آلودن آنها خود داری شود. بین دولت بسیط و فدرال نیز دیوار چینی وجود ندارد. بسیاری از عناصر این دو راهکار اداری می توانند در هم دیگر تداخل داده شوند .

غیرمتمرکز ساختن دولت های متمرکز و بسیط در اشکال بسیار پیچیده ای عملی گردیده می توانند. در اینجا از تفویض اختیارات و صلاحیت های معین در سطوح ولایات، ولسوالی ها و محلات گرفته تا نوعی تقسیمات منطقه ای و حوزه ای مطرح شده می توانند. بعضاً وحدت های انضمامی به میان می آیند، بدین معنا که پارلمان برای مناطق خاصی قوانین معینی را در نظر می گیرد. گاهی هم اختیارات محلی بسیار گسترده می باشند، ولی همه آن ها در یک چهارچوب اداری عمل کرده و به حکومت مرکزی تمکین نموده و از آن دستور می گیرند.

از آنجایی که روح جماعتگرا و اجتماع گریز وجه مشترک همه ساختارهای قومی موجود در کشور است، برای ملت شدن نمی توان از فرهنگ های درونگرای قومی مدد خواست. ملت شدن مستلزم بیرون رفتن از خود و درهم آمیختن با دیگران است. برافراشتن خواست های ملی فراقومی به وجود یک حرکت منضبط و ارگانیکی چندین قومی ضرورت دارد. این حرکت و لو هر قدر کوچک باشد چون با آرمان های عالی ای که توسط نمایندگان اقوام مختلف کشور تمثیل می گردد آراسته هست، می تواند به یک جنبش وحدت آفرین و نجات بخش همگانی تبدیل گردد .

ب. مذاکرات صلح با مخالفان مسلح دولت

در رابطه با نیروهای مسلح مخالف دولت کنونی، ما تشدید حملات نیروهای ایتلاف و ناتو را راه حل ندانسته و جز ایتلاف هزاران انسان بی گناه ثمره ای در آن نمی بینیم. از نظر ما همدلی به ایجاد یک دولت مستقل و ملی در افغانستان، ارج گذاری به حاکمیت ملی این کشور، خود داری از ساختارهای موازی با دولت، به چالش فرانخواندن اقتدار دولتی، کمک به تشکیل استخوان بندی اصلی دولت، کمک های بی دریغ مادی و فنی به امر بازسازی، احیای اقتصاد ورشکسته و انکشاف انسان مدار و پایدار توسط نیروهای بین المللی می توانستند و می توانند جلو پیشرفت شورش ها را بگیرند. بنابر این بر علاوه تأمین مشروعیت قانونی حکومت از طریق یک انتخابات شفاف، آزادانه و منصفانه، داشتن مشروعیت عملی دولت یعنی داشتن ارگان های مؤثر نظامی و انتظامی برای برقراری امنیت و عرضه خدمات اجتماعی لازم برای مردم عمده ترین رکن برقراری صلح و امنیت در کشور می باشند.

جنگ هرگاه صرفاً کشتن انسان ها و نابودی آبادی ها پنداشته نشود باید به مذاکرات سیاسی بیانجامد. ما در حالی که راه حل مخاصمت های مسلحانه کنونی را در مذاکره می دانیم، تحمیل اراده سیاسی از طریق سلاح و ایجاد حاکمیت اربابی را زیر هر عنوانی که صورت گیرد؛ قابل قبول ندانسته و بقایش را مورد سوال قرار می دهیم. مذاکرات واقعی صلح هنگامی می تواند به یک نتیجه قابل قبول برسد که طرفین جنگ دیگر معتقد شده باشند اهداف شان را از طریق نظامی برآورده ساخته نمی توانند. چنین وضعی فقط هنگامی به وجود می آید که بر علاوه امکانات داخلی، حمایت های خارجی نیروهای شورشی نیز قطع شده باشد. در نتیجه، صلح صرفاً یک اقدام داخلی نبوده، ابعاد منطقی و جهانی نیز می داشته باشد. ما تشبیهات نیم بند، اقدامات پس پرده و اظهارات مقطعی و سودجویانه رهبران دولتی را برای افکار عامه گمراه کننده و برای آینده مردم و کشور خطرناک می دانیم. بایسته آن است که رهبران دولت با تبارز دادن یک اراده ملی راستین، با تحکیم نهادها و ساختارهای اصلی دولت، با پابندی به قانون اساسی، با افزودن به مشروعیت کارکردی اش، با ریشه کن ساختن فساد مالی و اداری و با ایجاد یک سرمشق دولتی ای که دست کم از لحاظ اخلاقی قابل دفاع باشد، در پای مذاکرات راستین صلح برود.

ج. صلح در سطح جماعات مردم

میراث جنگ سی ساله هنوز هم زخم ناسور خونینی است که در آن مناطقی که شورشیان مسلح هم وجود ندارند، کشمکشهای لاینحلی را به وجود می آورد. این به دلیل آنست که جماعت های مختلف به دلیل آسیب هایی که در گذشته دیده اند، تجارب مختلفی که با خود حمل می کنند، توقعاتی که سرکوب شده اند، برداشتهای مختلفی از اسباب جنگها دارند. جنگ همچنان ساختارهای متعادل کننده درون جماعت ها را یا بسیار تضعیف کرده است و یا کاملاً در هم شکسته است. یک نسل کامل در دامن تشنجات، ناامنی ها و همه انواع خشونت پرورش یافته است. در عین زمان فقر گسترده، فروریختن اقتصاد دهاتی اکثریت جمعیت افغانستان را دچار منازعه ساخته است.

احصاییه های تحقیقی نشان می دهند در جاهایی که شورشیان مسلح هم وجود ندارند، کشمکشهای اجتماعی دیگری دامنگیر مردم اند. منازعه و کشمکش روی زمین، حق آب، کشمکشهای درون خانوادگی، کشمکشهای میان قبایل، کشمکشها روی مسأله زنان، اختلافات بین این و آن جماعت، اختلافات میان قوماندانها، اختلافات بین اقوام و غیره، بالترتیب شیرازه جامعه را متزلزل می سازند. اکثر شورشیان مسلح این اختلافات را مورد سوء استفاده قرار داده و در بین جماعت های رقیب برای شان جای پا باز می کنند. ضعف نهاد های قضایی و اجرایی دولت و فساد اداری ای که دامنگیر مسئولان امور در این مناطق است، نقش اصلاحگرانه این نهادها را بسیار کاهش داده و در دهات مردم بالترتیب به مراجع دیگری چون شوراهای محلی، شوراهای قبیلوی، محاکم غیررسمی و یا روحانیان رجوع می کنند. سازمانهای جامعه مدنی یا در این مناطق وجود ندارند و یا حضور آنها فوق العاده ضعیف است. بیشترین مراجعات و فیصله ها در شوراهای محلی صورت می گیرند. این شورا ها که تحت نفوذ عناصر قدرتمند به وجود آمده اند، اکثراً احکام جانبدارانه و غیرمنصفانه صادر می کنند. دست کم در بسیاری فیصله ها اصول رسمی حقوقی و حقوق بشر رعایت نمی شوند.

از آنجایی که تنفیذ عدالت مطابق به قوانین افغانستان وظیفه دولت است، باید کوشش شود با آوردن اصلاحات قضایی و تقرر قضات با کفایت و پاک نفس عدالت معیاری در حل منازعات توسط محاکم

رسمی در سرتاسر کشور به اجرا درآید. اما تا رسیدن بدانجا و با توجه به اینکه مردم در حل منازعات شان به شوراهای محلی بیشتر مراجعه می کنند، ایجاب می کند تا نهادهای جامعه مدنی، سازمانهای غیردولتی و تاجایی هم دولت بکوشد از طریق روشنگری و فراهم ساختن تسهیلات میزان بیشتر انصاف و حقوق بشر در فیصله های این شوراهای محلی رعایت شود.

انکشاف انسان مدار و پایدار پادزهر بیکاری، فقر و جنگ است

فلسفه اقتصادی دولت باید در مقابل مردم مسئولیت پذیر گردد

هفت سال گذشته را اگر بررسی کنیم، از نگاه اقتصادی برای افغانستان هفت سال سوخته بوده است. هفت سالی بوده است که برای افغانستان جز فقر، محرومیت و فلاکت ارمغانی نداشته است. ائتلاف این زمان غنیمت، نه به علت آن بوده است که گویا در درون دستگاه دولتی دانشمندان اقتصادی وجود نداشته اند. همچنان ائتلاف این زمان به دلیل آنهم نبوده است که گویا رهنمودهای اقتصادی وجود نداشته اند. برعکس هم دانشمندان اقتصادی وجود داشته اند و هم رهنمودهای اقتصادی. اما دانشمندان اقتصادی حکومت رهنمودهای اقتصادی مضر برای افغانستان را سرمشق کار شان قرار داده اند. تباهی اقتصادی افغانستان از آنجا شروع می شود که حکومت افغانستان با وجود داشتن حاکمیت رسمی و از لحاظ بین المللی شناخته شده، در عمل از بکار گرفتن این حاکمیت غفلت می کند. نیازهای اقتصادی مردم افغانستان را نادیده می گیرد و خود را تابع فلسفه اقتصادی نیولبرال می سازد که فلسفه حاکم اقتصادی مؤسسات مالی جهانی را تشکیل می دهد. فلسفه اقتصادی نیولبرال حاوی سه عنصر زیرین می باشد:

۱- خصوصی سازی تصدیهای دولتی و شبه دولتی یا Privatization

۲- قانون زدایی یا deregulization

۳- سیاست درهای باز اقتصادی یا liberalization

این در حالی بوده است که در افغانستان "خصوصی سازی" و لیلام حدود صد تصدی دولتی نه تنها به دلیل قلت سرمایه صورت گرفته است بلکه به مثابه یک اصل فلسفی اقتصادی، بسیاری تصدیهای سودآور نیز به لیلام گذاشته شده اند.

"قانون زدایی" به مثابه یک اصل مطروحه توسط بانک جهانی در کشوری صورت گرفته است که از لحاظ تصنیف در جمله "کشورهای بعد از منازعه"، قرار می گیرد و پس از حاکمیت انارشی اقتصادی بیش از بیست سال و موجودیت یک اقتصاد غیرقانونی و مافیایی که با اقتصاد رسمی قابل مقایسه نیست، بیشتر از هر وقت، ایجاب وضع قوانین را می کرده است.

"سیاست درهای باز اقتصادی" موجب شده است که در سال 2007 میلادی صادرات ما 1.7 میلیارد دالر و واردات ما 5.7 میلیارد دالر باشد. اخیراً رئیس اتاقهای تجارت افغانستان معتقد است که از لحاظ تناسب، صادرات ما 10% و واردات ما 90% را تشکیل می دهد. این کسر بلانس تجارت شاید در جهان کمتر نظیر داشته باشد. هرگاه کالاهای سرمایه ای را به کناری بگذاریم. بالترتیب مهم ترین اقلام وارداتی ما را مواد غذایی، پارچه باب، مواد نفتی و گاز برای سوخت و کالاهای مصرفی تشکیل می دهند. با یک نگاه

بر سفره شاه و گدای این کشور از دسترخوان، که تکه ای یا پلاستیکی است، تا نان خشک، چای، بوره، برنج، روغن، گوشت و میوه همه از این یا آن کشور خارجی وارد می شوند. این در حالی است که زندگی 80% مردم افغانستان به زراعت وابسته می باشد.

در طی سالهای گذشته پیشرفت اقتصادی را با اعدادی می سنجیده اند که بیشتر جنبه کمی دارد. مثلاً در سال 2007 رشد اقتصادی افغانستان 11.5% بوده است. چنین رشد اقتصادی ای از لحاظ عددی در سطح جهانی بسیار بلند می باشد. لاکن همزمان با این رشد اقتصادی بلند، بیش از 48% مردم ما در زیر خط فقر زندگی می کنند و نرخ بیکاری در افغانستان 40% می باشد. یعنی قریب به ده ملیون انسان بیکار اند. این یکی از نمونه های شکست فلسفه نیولبرالیزم اقتصادی در سطح افغانستان می باشد.

هدفهای این فلسفه اقتصادی که از جانب مؤسسات مالی بین المللی تحمیل می شده است، حذف هرگونه مسئولیت پذیری دولت در برابر جامعه بوده است و می خواسته است بازپرداخت قروض به مؤسسات بین المللی را به هر قیمتی تسهیل کند. در کل این فلسفه اقتصادی در نظر دارد همه موانع و مرزهای ملی را در کشورهای فقیر به سود اقتصادهای جهانی قوی درهم شکنند. نتیجه آن در افغانستان عدم شکل گیری یک اقتصاد ملی، وابستگی بودجوی به منابع تمویل کننده جهانی، عدم شفافیت در حسابداری، برگشت دوباره بخش عظیم پولهای کمک شده به خود کشورهای کمک دهنده از طریق وارد کردن ادوات تخنیکی و به اصطلاح کمکهای فنی یا متخصصان و کارشناسان، ایجاد پروژه های موردی سریع الثمر و بی آینده، فقدان همسویی در کلیت پروژه ها، افزایش مخارج انسجام پروژه ها و بلاخره فقر و فلاکت اقتصادی در افغانستان بوده است. بنابر این لازم است تا فلسفه و عملکرد اقتصادی دولت در افغانستان تغییر بخورد.

اقتصاد ما به فلسفه انسانگرا و از لحاظ اجتماعی مسئولیت پذیر نیاز دارد

ما برای نجات از فلاکت اقتصادی موجود به انکشاف اقتصادی انسانمدار و پایدار معتقد استیم. روند انکشاف اقتصادی را می توان به مثابه انکشاف قابلیت های مردم در نظر گرفت. هدف غایی انکشاف اقتصادی گسترش انکشاف انسانی می باشد. این به معنای آن است که در نهایت ما متمرکز به آنیم که مردم چه کرده می توانند و چه بوده می توانند. آیا آنها می توانند عمر طولانی داشته باشند؟ آیا آن ها به خوبی تغذی کرده می توانند؟ آیا آن ها می توانند از ابتلا به امراض قابل علاج نجات یابند؟ آیا آنها می توانند خواندن و نوشتن را فرا گیرند و با هم مفاهیم ایجاد بکنند و از لحاظ فکری انکشاف یابند؟ مطابق به این طرز دید، انکشاف به چیزی بسیار بیشتر از رشد یعنی صرفاً توسعه وسایل و کالاها متمرکز می باشد. افزایش قابلیت های انسان ها غالباً مستلزم تغییر فن آوری ها، نهاد ها و ارزش های اجتماعی می باشد تا خلاقیت انسان ها بتواند بدون مانع به پیش بشتابد. در نتیجه چنین امری منجر به رشد اقتصادی می گردد، اما رشد تولیدات ناخالص داخلی به تنهایی به معنای گسترش قابلیت های مردم نیست. طبعاً هر دوی این ها با هم مرتبط می باشند، لاکن یکی نیستند.

برای رسیدن به پایداری انکشاف و تداوم منابع سیاره ما نیاز به مسئولیت پذیری دسته جمعی همه کشورها و برخورد جامع به مسایل جهانی ای چون شهری شدن، افراط در مصرف انرژی، ضرورت پیمایش پایداری و تداوم بوم شناختی (ایکولوژیک) و اجتماعی می باشد.

انکشاف انسانمدار به برنامه ریزی ضرورت دارد

آنچه تا کنون داشته ایم بی برنامه‌گی بوده است. "ستراتژی انکشاف ملی افغانستان" که توسط مقامات حکومتی به کنفرانس کمک دهندگان در پاریس ارائه شده است، علی‌الرغم تعیین آرمانهای خوبی چون "فقر زدایی" و امثالهم، نه تنها بدون پروژه‌های مشخص و کارساز است، بلکه هنوز هم در محور همان اقتصاد نیولبرالیستی ای می‌چرخد که شکست آن دیگر مسجل شده است.

هزار و چند صد "ان جی او" ای که به نحوی از انحاء تا کنون به نام کمک اقتصادی و اجتماعی در این راستا فعال بوده‌اند، نه تنها از هدف واحدی پیروی نمی‌کرده‌اند و هیچ مرکز انسجام دهنده موثری نداشته‌اند، بلکه هزینه انسجام را نیز بلند برده‌اند. هزار و چند صد انجمن دست کم به معنای هزار و چند صد دفتر، هزار و چند صد منزل رهاشده با کرایه گران در سطح جهانی، هزار و چند صد موتر و دهها هزار کارمند بوده است. حسابدهی در برابر پولهایی که این انجوها مصرف می‌کرده‌اند شفاف نبوده است. همین اکنون تازه ترین تحقیقات "مرکز ریسرچ دانشگاه کابل" گزارش می‌دهد که مؤسسات خارجی نمی‌توانند در مورد 500 - 1000 ملیون دالری که مصرف کرده‌اند حسابدهی کنند. باید به این وضع پایان داده شود.

اقتصادی را که ما می‌خواهیم، نمی‌توان خود به خود به وجود آورد. برای این کار برنامه ریزی لازم است. انکشاف در مجموع و انکشاف اقتصادی انسان مدار و پایدار، فقط می‌تواند با خردورزی و برنامه ریزی تحقق یابد. دلیل گزینش برنامه ریزی در آن است که در اقتصاد بازار آزاد، اهداف انسانمدارانه انکشاف یا به کلی نادیده گرفته می‌شوند، یا در حاشیه رانده می‌شوند و یا این که پس از ضایعات مادی هنگفت و در طی یک زمان طولانی و چندین نسل محرومیت کشیدن، شاید این اهداف پیاده شوند.

این برنامه ریزی سوای برنامه ریزی متمرکز و بوروکراتیک نوع شوروی پیشین می‌باشد.

این برنامه ریزی همچنان از طرحهای کمتر مطالعه شده و آماتور برخی "ان جی او" ها که به صورت "موردی"، با نتایج قصیرالمدت و جدا از اقتصاد ملی افغانستان به عمل درمی‌آیند، متمایز می‌باشد.

این برنامه ریزی با آنچه برخی به آن "اقتصاد مختلط" می‌گویند و خواهان کنترل قیمتها در بازار می‌باشند، نیز فرق دارد.

این برنامه ریزی مطابق به نیازها و خواستههای مردم از قاعده هرم اجتماعی به رأس هرم انتقال می‌یابد، نه برعکس آن با فرماندهی از بالا. یعنی مشارکت دادن مردم شرط درک خواستها و نیازهای آنها بوده و موفقیت برنامه‌ها نیز به حمایت آنها وابسته می‌باشد.

این برنامه ریزی جامعه را یک "تست تیوب" یا لوله آزمایش لابراتواری نمی‌شمارد که خودسرانه هر طرحی را از بیرون بر آن تحمیل کرد. برعکس برنامه ریزی مورد نظر ما به جامعه همچون موجود زنده با مشکلات و معضلات سیاسی و اجتماعی آن می‌نگرد. بنابر این تأمین عدالت سمتی و عدالت منطقی رکن اصلی آن می‌باشد.

این برنامه گذاری که ناظر بر یک اقتصاد سالم و پویا است، انکشاف اقتصادی را در آن رشد اقتصادی ای می بیند که بتواند برای جمعیت چندین ملیونی بیکاران کشور، کار خلق بکند. این برنامه ریزی نه تنها متوجه آرمانها و هدفها است، بلکه با توجه به سکتورهای مختلف مانند زراعت، صنعت، تجارت، استخراج معادن و زیرساختها، زمینه ساز پروژه های مشخصی می باشد.

این برنامه ریزی در حالی که با واقع بینی افغانستان را برای مدتهای طولانی نیازمند کمکهای مادی و تخنیکی کشورهای پیشرفته می داند، اساس کار را بر داشته های بالفعال و بالقوه خود افغانستان می گذارد.

ایجاد نهاد مستقل برنامه ریزی

تطبیق چنین برنامه ریزی ای، برای آنکه بتواند همه امکانات ملی و بین المللی را در جهت انکشاف و رشد مطلوب اقتصادی سوق دهد و همه را جزیی از اقتصاد ملی افغانستان گرداند، نیازمند به ایجاد یک نهاد مستقل است. این نهاد مستقل که به نمایندگی از دولت افغانستان ایجاد می شود و شرکای بین المللی را نیز در خود جا می دهد، باید از نوسانات سیاسی قدرت اجراییه در امان باشد. شخصیت حقوقی این نهاد از نگاه قانون باید طوری ایجاد گردد که فراتر از عمر حکومتها باشد. این برای آنست که عمر برخی پروژه های میان مدت، طولانی تر از عمر حکومتها می باشند. همچنان رسیدن به اهداف دراز مدت اقتصادی تداوم برنامه ریزی را ایجاب می کند.

تمرکز اصلی این نهاد برنامه ریزی بیشتر بر تدوین پروژه ها در بخش زیرساختها می باشد. ناگفته پیداست که یک انکشاف اقتصادی انسانمدار بدون رشد اقتصادی غیرقابل تصور است. رشد اقتصادی نیز بدون ایجاد زیرساختهای کارآمد ناممکن است. عملی ساختن این پروژه های زیرساختی مستلزم برنامه های میان مدت است. پیاده ساختن برنامه ها در قالب پروژه ها، ایجاب ارزیابیهای اقتصادی بودن، قابل اجرا بودن، و دانشهای کارشناسانه ای را می کند که در حال حاضر به دلیل مهاجرت و پیرشدن بسیاری متخصصان ورزیده افغانستان و سقوط عمومی تحصیلات عالی در سی سال گذشته، و بی توجهی نابخشودنی اولیای امور دانشگاه های افغانستان به این مسأله در هفت سال گذشته در یک سطح مطلوب و کارساز در اختیار افغانستان نیست.

با در نظر داشت اینکه یک بخش مهم کمکهای خارجی به افغانستان را کارشناسان و متخصصان خارجی با حقوق و معاشات گزاف شان دوباره از کشور بیرون می کشند، در سطح تحصیلات عالی باید بدون فوت وقت و به صورت عاجل به روز آمد شدن نصاب تعلیمی در رشته های انجینیری، زراعت، علوم مثبت، اقتصاد تصدی و تجارت بین المللی توجه جدی شود، تا کارشناسان و متخصصان ورزیده افغان جای خارجیان را بگیرند. در صورت لزوم افغانستان باید استخدام متخصصان خارجی را به پروژه هایی که کارشناس باصلاحیت افغانی وجود ندارد و برای زمان معینی محدود سازد. افغانستان باید بتواند از همان آغاز این حق را برایش محفوظ نگه دارد که برای استخدام متخصصان خارجی از بازار بین المللی کار تخصصی، مجرب ترین و از لحاظ حقوق و معاشات ارزانترین متخصصان را استخدام بکند. بدون تردید تأمین چنین حقی کار دشواری است ولی نباید یک آن از آن غافل بود.

بدون ریشه کن ساختن اقتصاد مافیایی و غیر قانونی انکشاف اقتصادی ممکن نیست

نقش اقتصاد مافیایی و غیر قانونی نه تنها در روند انکشاف اقتصادی افغانستان ویرانگر است، بلکه یکی از عمده ترین عوامل شورشگری، جنگ و بی ثباتی سیاسی را در افغانستان تشکیل می دهد. تأثیرات منفی تجارت مواد مخدر را می توان از زبان ارقام بهتر فهمید: صادرات مواد مخدر مشتق از تریاک به کشورهای همجوار افغانستان در سال 2008 میلادی 3.4 میلیارد دلار امریکایی یعنی یک سوم کل تولیدات ناخالص داخلی افغانستان بوده است. تولیدات ناخالص داخلی افغانستان در سال 2008 میلادی 10.2 میلیارد دلار امریکایی بوده است. این مواد مخدر در بازارهای اروپای غربی و امریکای شمالی تا به 120 میلیارد دلار امریکایی به فروش می رسد. بیهوده نیست که برخی کارشناسان از ظهور "نارکو استیت" در افغانستان، یعنی دولتی که حیاتش وابسته به تجارت مواد مخدر است سخن به میان آورده اند. در افغانستان حدود 3،3 میلیون انسان، یعنی 14،3% جمعیت کشور در سال 2007 میلادی از راه کشت کوکنار امرار معاش می کرده اند. عایدات یک هکتار زمین از طریق کشت کوکنار در سال 2007 میلادی 5200 دلار امریکایی و از راه کشت گندم 546 دلار امریکایی تخمین شده است. خانوارهای دهقانی نه به دلیل عایدات بیشتر از ناحیه کشت کوکنار بلکه به علت فقر و بینوایی مطلق و نازل بودن درآمد ناشی از کشت گندم و سایر محصولات زراعتی به این کار روی آورده اند.

پیشنهادهای کوتاه اندیشانه مانند کشت زعفران، هنگ و یا گل گلاب نه تنها در اصول، آینده اقتصاد افغانستان را به یغما می کشاند و می خواهد با تجارتي شدن زراعت جلو انکشاف اقتصادی و اتکا به خود افغانستان را در ساحه رفع احتیاجات داخلی در قسمت مواد غذایی بگیرد، بلکه در عمل نیز با هیچ فکر اقتصادی سلیم آراسته نیست.

سم پاشی بر مزارع کوکنار نه تنها مانع کشت مجدد نمی گردد، بلکه به تقویت شورشگری نیز کمک می کند. تخریب کشتزار های کوکنار بر علاوه آنکه جنبه نمایشی دارد، جلو بینوا شدن دهقانان را گرفته نمی تواند. کشورهای عضو ناتو نیز با وجود اظهارات اخیر مقامات این اتحادیه نظامی در عمل به قلع و قمع قاچاقچیان و تاجران مواد مخدر در افغانستان چندان علاقه مندی ای ندارند. در حالی که بدون ریشه کن ساختن این سرطان کشنده اقتصاد، صلح، ثبات سیاسی و انکشاف اقتصادی ممکن نیست. راه حل فقط در بهبود و اعتلای سطح زندگی دهقانان از طریق اصلاح و انکشاف سیستم آبیاری، تهیه کريدت های زراعتی و تخم های اصلاح شده و اعلاى بذری، ایجاد سردخانه ها برای حفظ محصولات زراعتی و بلاخره فراهم ساختن تسهیلات حمل و نقل و حمایت در بازار فروش ممکن است.

دارایی های اقتصادی موجود افغانستان

در یک ارزیابی اقتصادی واقع بینانه لازم است، بنیاد کار را بر دارایی های اقتصادی خود افغانستان گذاشت. تولیدات ناخالص داخلی افغانستان در سال 2008 به 10،2 دلار امریکایی تخمین گردیده است. نرخ رشد اقتصادی این کشور در حدود 8% گفته شده است. با آن که احصاییه های رسمی کمتر به تفکیک اقلام صادراتی کشور پرداخته اند و به یقین قیمت صادرات عنعنوی افغانستان مانند قره قل، قالین، میوه های خشک و مصالحه جات در بازار جهانی پایین آمده است، باز هم رسماً صادرات افغانستان در سال 2008 میلادی 1،7 میلیارد دلار امریکایی خوانده شده است. این در حالی است که واردات افغانستان در

سال ۲۰۰۸ میلادی ۵،۷ میلیارد دلار امریکایی است. مهمترین اقلام وارداتی افغانستان مواد غذایی، پارچه باب، مواد نفتی و سایر کالاهای مصرفی بوده است. در این میان عواید دولت فقط ۶۷۰ میلیون دلار امریکایی بوده است.

سرمایه طبیعی افغانستان طوری است که کشور ما با وسعت 647.5 هزار کیلومتر مربع، با منابع طبیعی نسبتاً فراوان مانند گاز، نفت، ذغال سنگ، مس، آهن، سنگ های قیمتی و با نیروی کار 15 میلیونی - با توجه به جمعیت 25 میلیونی -، از امکانات خوبی برای توسعه و انکشاف اقتصادی و اجتماعی برخوردار است. اما نظر به عدم استفاده مناسب و درخور نیازمندی های باشندگان این سرزمین، افغانستان در شمار کشورهای فقیر، عقب مانده، جنگزده، و محروم از انکشاف و رشد اقتصادی و اجتماعی، محسوب می گردد و بیکاران 40% جمعیت کشور را تشکیل می دهند.

با در نظر داشت تجارب تلخ تاریخی - به ویژه در سه دهه اخیر - که در آن فرهنگ تخریب زیربنای اقتصادی و آسیب رسانی روابط اجتماعی حکم فرما بوده است، انکشاف سالم اقتصادی و اجتماعی در حال حاضر با چالش ها و موانع بحث انگیز سیاسی، مشکلات جنجال پرور اجتماعی، موانع و مشکل تراشی اقتصادی رو به رو می باشد. در شرایط کنونی؛ افغانستانی که به تل خاک مبدل شده است، در عین زمان به یک برگ سفید کاغذ شباهت دارد که می توان با استفاده از تجارب کشورهای رو به انکشاف دیگر و احتراز از اشتباهات تاریخی ای که خود افغانستان در ساحة رشد و انکشاف اقتصادی مرتکب شده است، برای تدوین یک بدیل اقتصادی از آن استفاده نمود و در فرجام ساختار نوسازی افغانستان را بنیاد گذاری کرد.

با توجه به سرمایه انسانی، در بدو امر دیده می شود که افغانستان با کثافت جمعیت 38 نفر در هر کیلومتر مربع و با جمعیت سنی ای که در حدود 50% آنان پائین تر از 18 سال می باشند؛ و هفتاد درصد جمعیت افغانستان پایین تر از سی ساله می باشند، از امکانات خوب نیروی کار بدون معضله تکائف جمعیت برخوردار می باشد. جنگ های متواتر در گذشته و مهاجرت های اجباری به کشورهای دور و نزدیک منجر به آن گردیده است که مردم افغانستان دیگر کمتر "درونگرا" بوده و قسماً آراسته به فهم تخنیکی و در نتیجه پذیرش ذهنیت نوآوری گردند. حتا دیگر خانمی که از دیار مهاجرت در ایران و پاکستان برگشته است؛ به جای استفاده از هیزم برای پخت و پز، به استفاده از نفت و گاز برای این منظور عادت کرده است.

در افغانستان، در مقایسه با سایر عوامل تولید مانند نیروی کار و امکانات طبیعی، سرمایه به مثابه عامل سومی در یک تنگنای خاصی قرار گرفته است. از یک طرف سرمایه های "خداداد" دوران جهاد و قسماً درآمدهای پول های سیاه از ناحیه قاچاق مواد مخدر، به شکل افراطی آن در بخش تعمیرات به کار رفته و به نمایش گذاشته می شوند، و قیمت های ساختمان های رهائشی، مغازه ها و کاروانسراها را در شهرهای بزرگ به شکل سرسام آوری افزایش می دهند؛ و از سوی دیگر ذهنیت سرمایه گذاری در تمایل کلی خویش کوتاه بین، تجاری و توام با پذیرش کمترین خطر می گردد.

با وجود این تنگناها، می توان با فراهم ساختن زمینه های مناسب اقتصادی، سیاسی و حقوقی، از همین امکانات محدود درون کشور، با جلب سرمایه گذاری خارجی در چهارچوب طرح لوایح حقوقی برای حقوق کارگر، حراست از محیط زیست، مالیات عادلانه، روند بازسازی کشور را با طرح برنامه های مشخصی در جهت تأمین "رشد متوازن" و "عدالت سمتی" سرعت بخشید.

وظیفه اساسی سیاست اقتصادی در این نکته خلاصه شده می تواند که از امکانات دست داشته - و لو محدود- به نفع اکثریت مردم، جامعه و رفاه همگانی، استفاده اعظمی گردد.

خود کفایی "سبد مواد غذایی" سرمشقی برای انکشاف زراعتی

برای مبارزه علیه فقر گسترده اجتماعی و ایجاد مشغله و کار لازم است تا به امکانات موجود در سکتورهای عمده اقتصادی کشور توجه شود. با وجودی که حدود ۱۲٪ زمین های افغانستان قابل زراعت می باشند، زمین های قابل آبیاری و در نتیجه قابل استفاده زراعتی ۲۳ هزار کیلومتر مربع گفته می شود. به این ترتیب امکانات وافر توسعه زمین های زراعتی آبی دایمی وجود دارد. از سوی دیگر با در نظر داشت اینکه ۷۰٪ نیروی کار کشور در بخش زراعت مصروف است، لکن سهم زراعت در تولیدات ناخالص داخلی افغانستان به ۳۸٪ می رسد؛ بی درنگ می توان از پایین بودن مؤدیت زراعت سخن به میان آورد. در این جا نیز امکانات فراوانی برای بلند بردن مؤدیت نیروی بخش زراعتی دیده می شود.

از آنجایی که تا هنوز محصولات زراعتی افغانستان جزء تولیدات جهانی نگر دیده است، بخش زراعت این کشور نیز از تاثیر مستقیم سیاست های نیولبرالیسم، به ویژه "قانون زدایی" و "سیاست درهای باز" مصئون دیده می شود. تجارب کشورهای مشابه افغانستان از جمله کشور های فلی پین، تایلند و بولیویا بیانگر این نکته اند که هم زمان با افزایش تولیدات زراعتی برای صادرات، دامنه فقر و فاقگی در این کشورها گسترده تر گردیده است. بنابر این افزایش تولیدات زراعتی نیابستی در راستای افزایش صادرات، بلکه بیشتر در جهت مرفوع ساختن احتیاجات مواد غذایی درون کشور باشد. در این ارتباط قبل از همه باید، به پیروی از عادات غذایی مردم کشور؛ "سبد مواد غذایی" - متشکل از مواد غذایی اساسی زراعتی که در داخل مصرف می شوند - ترتیب و با تکامل اوضاع آن را تغییر و توسعه داد.

با وجود اولویت قابل شدن به بخش زراعت؛ این مفکوره نباید حاکم گردد که بخش های صادرات عنعنه ای مانند قره قل، قالین، میوه های خشک و غیره به کلی از نظر انداخته شوند.

زراعت افغانستان به اعمار دستگاه های آبرسانی، ترویج تخم های اصلاح شده و مقاوم در برابر امراض نباتی (در این جا مراد تخم های مسخ شده ژنتیکی نمی باشد)، ایجاد سردخانه ها برای نگهداری محصولات زراعتی و کوپراتیف های زراعتی برای ارتقای سطح و کیفیت تولیدات و ایجاد تسهیلات فروش آن نیاز دارد. سیاست دراز مدت زراعتی می بایست از "تک محصولی زراعتی" و زراعت فقط متمرکز به صادرات جلوگیری نموده و در جهت تولید مواد غذایی برای رفع نیازمندی های درونی کشور تلاش ورزد. در این صورت، از یک طرف از وابستگی صادراتی به مواد زراعتی و همزمان با آن از

وابستگی به نوسان های قیمت مواد خام در سطح جهانی – به ضرر کشورهای "جهان سوم" - رهایی یافته، و از جانب دیگر احتیاج به وارد کردن مواد غذایی کمتر می گردد.

کشورهای پیرامونی ای مانند افغانستان نیز می توانند دست به پیاده کردن سیاست های حمایتی گمرکی بزنند. از جمله می توان به تولید گندم به مثابه غذای اصلی مردم افغانستان اشارت نمود. همین اکنون تولید گندم در افغانستان بنابر وارد نمودن آن به قیمت نازل – چه به شکل تحفه و یا خریداری تجارتي – با مشکل بزرگی مواجه بوده، و اکثریت دهقانان افغانستان با عرضه گندم به بازار نمی توانند قیمت تمام شدش را به دست آورند. در همین جاست که با توجه به توزیع مجانی گندم برای تهی دستان شهرنشین، باید امکانات مناسب و دراز مدت جستجو گردد.

انکشاف صنعتی برای تعویض کالاها و وارداتی

هرچند سیاست اقتصادی و به ویژه سیاست صنعتی افغانستان در بخش های گمرک های حمایتی، با کشورهای همسایه و سازمانهای بین المللی پرنفوذ با مشکلات دست و پنجه نرم هم نماید، لکن در بخش ایجاد چهارچوب های حقوقی برای روابط کارفرما و کارگر، از حمایت سازمان های جهانی، از جمله سازمان بین المللی کار برخوردار می باشد. در شرایط موجود در بخش صنایع سبک دیگر بدیلی دیده نمی شود مگر اینکه تولیدات صنعتی و نیمه صنعتی داخلی، آهسته آهسته جایگزین تولیدات وارداتی گردیده و در نهایت تلاش به خرج داده شود تا بیشترین ارزش اضافی در خود کشور تولید شده و به روند تولید مجدد ادغام گردد. از همین جاست که از طریق سیاست تعویض واردات و تشویق صادرات که منحصر به یک یا چند محصول معین نباشد، از یک سو می توان به احتیاجات اولیه کشور پاسخ گفت، و از سوی دیگر در تعادل بلانس (ترازنامه) تجارت سهم به سزایی قایل گردید.

علاوه بر آن برای تشویق سرمایه گذاران بالقوه، قوانین روشن و ساده و بدون دیوانسالاری زاید، نقش تعیین کننده دارند. اگر سیاست اقتصادی صنعتی افغانستان، از یک سو به تشویق سرمایه داران درونی کشور می پردازد- مثلاً از طریق سیاست های گمرکهای حمایتی بر محصولات خارجی مشابه – از جانب دیگر باید به دو نکته اساسی دیگر نیز بذل توجه نماید: نخست اینکه، سیاست تشویق صنعتی نباید منجر به آن گردد که ارزش اضافی بخش زراعتی – مثلاً از طریق سیاست ارزی (اسعاری) – به بخش صنعتی انتقال داده شود و در نتیجه بخش زراعت آسیب ببیند؛ و دوم اینکه: روابط کارگر و کارفرما جزء بسیار مهم اقتصاد رفاه اجتماعی می باشد.

در رابطه با تشویق صنایع داخلی کشور افغانستان؛ نیولبر الیسم هنوز هم پیچیده تر عمل می نماید، و پیوند دادن بخش های مختلف عرضه و تقاضا با هم در چهارچوب یک سیاست اقتصادی مناسب، با موانع گوناگون مالی، روانی، حقوقی، و اداری رو به رو دیده می شود:

قبل از همه سرمایه دار افغان با وجود همه دگرگونی های فکر اقتصادی اش، مانند گذشته دارای ذهنیت بهره برداری زود ثمر از سرمایه خویش می باشد. از همین رو با کاردانی اندکی دست به تجارت زده و حتا از ابتدا، قبل از آنکه کالایی را به خارج فرمایش دهد، هزینه و درآمد خود را سنجش می کند. اما

سرمایه گذاری در بخش صنایع سبک ایجاب فهم اقتصادی بیشتر را نموده، نیاز به معلومات بیشتری احساس شده، و اطلاعات دقیق در مورد تعیین قیمت های مواد خام، سطح مزد و معاش، و وجایب مالی در قبال حکومت را ایجاب می نماید. در همین جاست که باید حکومت قدم های مشخص روشنگرانه برداشته برای سرمایه دارانی که بالقوه آماده سرمایه گذاری در بخش صنایع سبک اند؛ همایش های دقیق جهت تهیه آمار و ارقام ترتیب نماید. برخورد اقتصادی به مسایل صنعتی ساختن افغانستان به ترتیبی که بتواند جانشین واردات شود، می تواند در کاهش دادن سریع بیکاری بسیار موثر باشد. منابع مالی داخلی نیز برای این منظور اندک نیستند. مهم آنست که برای ذهنیت محافظه کار سرمایه دار افغان چگونه مشوق های ضروری و محیط باامنیت از نگاه فزیک و اقتصادی توسط حکومت فراهم می شود.

بنابه گزارش صندوق بین المللی برای انکشاف زراعتی، پولی که افغانها در سال ۲۰۰۶ از خارج به افغانستان فرستاده اند سر به ۲،۵ میلیارد دالر امریکایی می زند. این در حالی است که با سرمایه های چند ده هزار دالری می توان چنان تشبثات کوچک صنعتی ایجاد کرد که به دهها انسان بیکار را استخدام بکند. چنین تشبثاتی هر یک به سهم خود می توانند جای یک بخش از کالاهای وارداتی صنعتی را بگیرند. واضح است که از یک سو منابع و امکانات درونی افغانستان به حیث یک کشور جهان سومی، در راه پیروز شدن بر "فقر جامعه" و "ساختارهای پرخاشگر" بسیار ناچیز بوده، و از سوی دیگر تحول نظام فکری که جامعه افغانی را به سوی "بیرون نگری" و پذیرش ارزش های سالم جهانی سوق داده، اندوخته با ارزشی پنداشته شده، و می توان با خطوط اصولی جهانی در راه بازسازی ملی قدم های استوار برداشت.

گفتمان "عدالت ملی" و "عدالت اجتماعی" که قسماً ناشی از عدم امکانات خدمات اجتماعی مطرح می گردد، به ویژه در بعد عملی با مشکلات، پیشداوری ها و عصبیت ها رو به رو می باشد. لکن در چهارچوب سیاست های خدمات اجتماعی، و در پیوند با ستر اثری انکشاف ملی می توان از بکاربرد میکانیزمی استفاده کرد، که در تاثیرپذیری خود در همسویی با اهداف "عدالت ملی" و "عدالت اجتماعی" قرار داشته باشد.

برای جلوگیری از عدم توازن سمتی، عجلتاً در بخش های صحی، تعلیم و تربیه، بهداشت طفل و مادر و امثال آن، که دولت به تاسی از سیاست های اجتماعی خویش نقش مهمی بازی می نماید، میتوان "ماتریکس یا جدول توزیع خدمات اجتماعی در سطح ملی" را به نحوی مطرح نموده و عملی ساخت که از یک طرف توازن و انکشاف متعادل بین نقاط مختلف کشور به میان آمده و از جانب دیگر شگاف روز افزون بین کابل به حیث پایتخت کشور و ولایات دیگر کمتر گردد.

در نتیجه می توان از این طریق از پیامدهای ناسازگار انکشاف نامتوازن، به ویژه تشکیل ناحیه های حاشیه ای برای بی نوایان، و تجمع تحصیل یافتگان در پایتخت و رقابت های تخریبکارانه آنها تا حدودی جلوگیری نمود.

کشورها و سازمان های شرکت کننده در کنفرانس لندن مورخ 31 جنوری - اول فبروری 2006 وعده کردند تا در پنج سال آینده در حدود 10.5 میلیارد دالر امریکایی برای بازسازی افغانستان در اختیار این

کشور بگذارند. در اینجا باید افزود که فقط 80% این پول ها تعهدات تازه بوده، و 20% دیگر بر تعهدات گذشته جهان در قبال افغانستان بنا یافته است. در این صورت، با در نظر داشت این نکته که در حدود 75% پول ها از طریق سازمان های غیردولتی - "ان.جی.او" ها به افغانستان سرازیر می شوند، در نتیجه از مجموع ده و نیم میلیارد دلار، در واقعیت امر 2.5 میلیارد دلار، آنهم در مدت 5 سال - سالانه 500 میلیون دلار - مستقیماً به افغانستان داده خواهد شد.

در این جا دیده می شود که نظر به محدودیت های مالی امکانات پیاده کردن اهداف مورد نظر با مشکلات بزرگی رو به رو دیده می شوند. به هر ترتیب از یکسو ضرورت اشد به کم ساختن سهم "ان. جی. او" ها دیده شده، از سوی دیگر، این منابع محدود هر چه بیشتر و مولد تر مورد استفاده قرار گیرند، برای ثبات سیاسی کشور بیشتر مفید تمام خواهند شد.

قابل یاد آوری است که افغانستان در "اهداف انکشافی هزاره" - همان طوری که قبلاً تذکر رفت، تعهد می نماید تا با پیاده کردن یک سری از اهداف، سطح زندگی و کیفیت زندگی مردمان خود را بهتر سازد. لاکن جالب این است که پس از گذشت چهار سال، هنوز هم افغانستان فاقد یک طرح بازسازی گسترده و همه جانبه می باشد. در اینجا منظور طرح بازسازی ای است که در آن روابط سکتوری (بخش ها)، خدمات اجتماعی، نیازهای اولیه، و احتیاجات فرهنگی مردم، در یک پیوند ارگانیک و پویا قرار داده شوند. در غیر آن سر هم بندی اهداف، و لو آنکه عالی و پسندیده هم باشند، در آخرین تحلیل مانند پلان های پنج ساله سده بیستم افغانستان خواهند بود، که با وجود نکات کار آمد زیربنایی، فاقد پیوندهای ضروری انکشاف اقتصادی بودند.

تحت شرایط رقت بار حاکم، افغانستان نیازمند طرح ستراتیژی ای است که دارای ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گسترده بوده و با تفاوت های زمانی از یک طرف جوابگوی نیازمندی های عاجل مردم باشد و از سوی دیگر وسایل و امکانات مالی موجود را طوری به کار بندد، که امکان گذار از فقر همگانی به سوی مرفوع ساختن حواجج اولیه توسط کار مولد و بهره برداری مناسب و منصفانه از روند تولید میسر گردد.

ایجاد زیرساخت ها می توانند بزرگترین شمار بیکاران را جذب بکنند

هرگاه به صورت سکتوری به انکشاف اقتصادی توجه کنیم، هیچ اقتصادی به خصوص اقتصاد بازار، بدون زیرساخت های اقتصادی مانند ساختن بندها، حفر کانال ها، بازساختن کاریزها، ساختمان شاهراه ها و خطوط آهن نمی تواند بدون حمایت دولت به وجود آید. افغانستانی که در اصل فاقد زیرساخت های کافی برای یک رشد اقتصادی بوده و آنچه از گذشته هم باقیمانده است، همه بیکاره شده اند، از طریق توجه به توسعه زیرساخت ها می تواند، گام مهمی در راه ایجاد مشغله و کار برای بیکاران بردارد. نکته مهم آنست که در این پروژه های زیرساختی باید ترجیحاً از تکنیکهایی استفاده شود که مبتنی بر کار انسانی باشند، نه تکنالوژی های بسیار پیشرفته ای که به کار انسانی کمتر ضرورت دارند. این راهی است که کشور های فقیری مانند افغانستان، برای جلوگیری از بیکاری های توده وار، علی العجاله ناگزیرند ببیمایند. در جمیع قرارداد های ساختمانی با شرکت های خارجی، دولت باید به حیث یک وجبیه انصراف ناپذیر، استخدام نیروی کار افغانی را با حقوق مناسب و بیمه صحی، اصل غیر قابل مناقشه قرار دهد.

دولت در استخراج معادن و منرال ها باید حافظ منافع علیای مردم و کشور باشد

ذخایر معتدبه منرال ها و گاز و نفت افغانستان بزرگترین دارایی موجود این کشور است. متأسفانه کشور ما خود از نگاه مالی و فنی در موقعیتی نیست که مستقلانه به استخراج آنها اقدام ورزد. نیاز عمومی جهانی به این منابع از یک طرف و رشد سرسام آور کشورهای نوحاسته صنعتی در قاره ما بازار گسترده و پر رقابتی را به وجود آورده است. اهمیت ستراتیژیکی این منابع طبیعی در حدی است که اکثر جنگ های دوران ما ناشی از آن می شود. بنابر این برای داخل شدن در معاملات بزرگی چون استخراج منابع طبیعی هنگفت افغانستان، در پهلوی زبدهگی در درک غوامض اقتصادی این مسأله، توجه به تأثیرات ستراتیژیکی و شناخت اقتصاد سیاسی آن نیز با اهمیت است. ناگفته پیداست که جلب سرمایه گذاری های خارجی به افغانستان خود مستلزم فراهم ساختن بهترین شرایط حقوقی برای سرمایه گذار است. اما قبل از همه وظیفه دولت افغانستان تامین منافع مردم و کشور یا منافع علیای افغانستان در شایسته ترین شکل ممکن می باشد. بدیهی است که در جنب استخراج منابع طبیعی کشور، ایجاد خطوط آهن و تاسیس صنایع و فنونی نیز مد نظر می باشند که باید به وجود آیند. در اینجا از سهمگیری دولت افغانستان در مجموع پروسه اقتصادی تا استخدام متخصصان و کارگران فنی افغانستان همه مطرح اند. در کنار سایر مسایل مهم یکی هم تضمین مزد و معاش مناسب و بیمه های صحی و اجتماعی برای کارگران می باشد.

تشکیل و تعمیم اتحادیه های صنفی ضامن دفاع از حقوق کارگران است

از آن جایی که در کشور افغانستان نه اتحادیه کارگران (به مفهوم دقیق و کارآمد آن) و نه قوانین معاصر تعیین مزد و معاش برای کارگران وجود دارد، این امر موجب آن می گردد که نیروی کار کشور نه تنها مورد بزرگترین بهره کشی قرار گیرد، بلکه در آخرین تحلیل دولت رفاه اجتماعی یکی از وظایف مرکزی خود را نیز زیر پا می گذارد. از همین جاست که باید زمینه ها و ذهنیت را آماده گردانید تا اتحادیه های صنفی کارگران به طور آگاهانه، مستقل، مشروع و باکفایت از منافع مؤکلان شان دفاع نمایند. باید با طرح لوایح و قوانین، حقوق کارگران چه در سطح مزد روزانه و چه در بخش هایی مانند تعداد ساعات کار، بیمه های اجتماعی و صحی، مسأله تقاعد و امثال آن ها، به منظور تطبیق یک دموکراسی مشارکتی، مورد تصمیم گیری های دقیق و عملی قرار گیرد.

جنسیت نباید مانع انکشاف و تساوی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گردد

در روزگار ما زنان افغان با سرعت از مقام های کلیدی سیاسی به حاشیه رانده می شوند و حقوق قانونی و انسانی آن ها زیر نام دموکراسی تهدید به جفاکاری می شود. این در حالی است که همه انسان ها به شکل زن و مرد زاده می شوند و در جریان زندگی شان است که می دانند پسر یا دختر، زن و یا مرد اند. یعنی آن ها عناصر رفتاری مرد بودن و زن بودن را فرا می گیرند. جنسیت به مجموعه ای از نقش ها و مشخصاتی دلالت می نماید که برای دختر و یا پسر مناسب دانسته می شوند. طرز تلقی از این نقش ها و مشخصات نظر به فرهنگ ها، اقوام، هویت ها، نژاد، طبقه و سن و سال فرق می کند. در طول زمان انتظارات جامعه نیز از نقش های که پسران و یا دختران باید ایفا بکنند تغییر می خورد. جریان های جهانی و نفوذ اقتصاد و فرهنگ جامعه محلی نیز بر آن تاثیر می گذارند. بحران هایی مانند جنگ و قحطی نیز

می توانند به صورت موقتی و یا دائمی نقش زن و مرد را تغییر بدهند. در دنیای معاصر در بسیاری نقاط جهان، نقش جنسیتی مرد و زن بسیار به سرعت تغییر خورده اند.

بنابر این در حالی که هویت جنسی مسأله ای است که به صورت بیولوژیک تعیین می گردد؛ هویت جنسیتی به صورت بیولوژیک تعیین نمی شود. هویت جنسیتی در جامعه تشکیل می گردد، از اینرو می تواند تغییر بخورد و تغییر خورده است. در گروه های فرهنگی و اجتماعی مختلف نقش ها و مناسبات مبتنی بر جنسیت دایماً، با سرعت های مختلف و طرق گوناگون در حال تغییر خوردن اند.

تفاوت های جنسیتی در کشوری مانند افغانستان، مادامی که فقر و بیکاری در شهر و روستا گسترش می یابند، در تعیین مشی ها جا باز می کند .

از آنجایی که اکثریت زنان کشور در روستاها زندگی می کنند؛ توجه به توانمند ساختن زنان روستایی در صدر مسائل انکشافی برای ما قرار دارد. تجربه می آموزد که هدف از کمک به زنان در روستاها در قدم اول باید خودکفا شدن هر چه بیشتر آن ها باشد؛ تا اینکه یک تغییر کیفی را انتظار داشته باشیم. با اینهم مبارزه برای تقویت زنان در روستاها به همین جا پایان نمی یابد و افق های قابل وصول ذیل را جهت تملک زنان بر محصول کار خود شان در نظر دارد:

- حراست از منابع عایداتی موجود زنان
- از بین بردن تبعیضات حقوقی در قسمت ملکیت و کنترل عواید تولیدی زنان
- تأمین دسترسی به کریدت ها و تعلیم و تربیت برای زنان
- حمایت از اشکال سازماندهی کار زنان در بیرون از خانه
- تشویق ظرفیت ها برای توانمند شدن سیاسی زنان و سازماندهی آن ها

شهرهای افغانستان حدود 30% جمعیت کشور را در خود جا داده اند. شرایط، خواست ها و معضلات زنان در شهرها با آنچه در روستا ها وجود دارد متفاوت است.

با این همه برای بقای جامعه از روی آوردن به انکشاف گریزی نیست. زنان شهری در هر موقعیتی که قرار داشته باشند فقط به مدد خود آگاهی شان می توانند بر موانع غلبه نموده و به سهم خود در گشودن باب ترقی اجتماعی پیش قدم شوند.

- زنان باید اعتماد به خود و قابلیت های شان را بازیابند. این امر مستلزم آگاهی بر شرایط و نیروهای بالقوه خود شان می باشد. باید ساحات جدیدی برای استخدام زنان به وجود آورده شوند. زنان باید در بخش های مختلف برای رسیدن به برابری و پیشرفت شان به مثابه گروه های متشکل عمل بکنند.
- سازمانهای رضاکار و رسانه ها باید به زنان در قسمت وضع اقتصادی موجود، امیدواری برای زندگی بهتر و امکانات جهت استخدام معلومات بدهند.

- یک زن باید خودش سهمی را که در انجام دادن کار خانه، پرورش کودک و جامعه دارد بازشناسد. مرد نیز به نقشی که زن در خانه و جامعه دارد آگاه گردد. زن باید به مثابه یک فرد انسانی قبول گردد.
- سازمان های زنان باید بکوشند نیروی هنگفت و آماده به کار زنان در شهر را از طریق آموختن مهارت های کاری، حرفه ای بار آورده با ایجاد کودکان ها، بار مسؤولیت کودک را اندکی برای آن ها سبک گردانیده و جهت بهبود بخشیدن به وضع اقتصادی آنها با برنامه های دقیق تلاش ورزند.
- سازمان های زنان در بخش فعالیت های اجتماعی شان باید میانجی ای جهت توانمند ساختن توده بیکاران زنان گردند و برای این منظور، اطلاعاتی در مورد طرح های دولتی، تسهیلات بانکی، تسهیلات سایر سازمان های رضاکار، امکانات استخدام و کار مستقل و متکی به خود را به آن ها برسانند.
- زن به مثابه انسانی که طفل سالم و صالح را پرورش بدهد، بزرگترین خدمت را به اجتماع انجام می دهد. از اینرو وی به وقت کافی نیاز دارد و مانند مردان نمی تواند به وظیفه اش حاضر شود. جامعه باید به توافق برسد که غیاب طولانی زن به هنگام ولادت و سال اول پرورش کودک موجب از دست دادن شغل و مانع امتیازات و استحقاق نورمال وی نمی گردد.
- تجربه روزمره در محاکم نشان می دهد که با زنان برخورد تبعیض آمیز صورت می گیرد و در بیشتر موارد زنان به دلیل ندانستن حقوق شان و نداشتن وکیل دعوا، بازنده دعوی می باشند. در چنین مواردی سازمان های زنان باید در پهلوی آگاه ساختن آنها به حقوق قانونی شان، باید وکلای مدافعی در دسترس داشته باشند که به صورت اختصاصی به دفاع از زنان اشتغال دارند.
- در بسیاری موارد اقدامات فردی نتیجه نمی دهند. این مطلب به صورت خاص در مورد بخش های ضعیف و زیر ستم جامعه که فاقد امکانات فردی، مهارت و توانایی جهت تکامل شخصی باشد، صادق است. از این رو یک گروه، بسیار موثرتر از یک فرد می باشد. برنامه های زیادی به نفع زنان در افغانستان مطرح می باشند، اما زنان، به ویژه زنان فقیر و بی سواد نمی توانند از آن سود ببرند. نکته مهم درک ضرورت متشکل شدن زنان است. زنانی که متشکل بوده و دسته جمعی عمل بکنند می توانند شرایط شان را بهتر گردانند.

تعلیم و تربیت عاملی برای گذار به انکشاف پایدار است

تعلیم و تربیت عامل اولیه برای گذار به یک انکشاف پایدار است. تعلیم و تربیت قابلیت های مردم را برای به حقیقت پیوستن خیالات و آرمان های شان نسبت به جامعه می افزاید. تعلیم و تربیت نه تنها مهارت های علمی و فنی را فراهم می آورد بلکه همچنان انگیزه، حقانیت و حمایت برای ترغیب و تطبیق آن ها را نیز مهیا می گرداند. از اینرو نیاز بدان می باشد تا از طریق تعلیم و تربیت، ارزش ها، رفتارها و سبک زندگی را پرورش دهیم که لازمه یک آینده پایدار می باشند. تعلیم و تربیت در جهت یک انکشاف پایدار عبارت است از یک روند آموختن برای تصمیم گرفتن در مورد اقتصاد، محیط زیست و تساوی همه جماعات انسانی از یک دید درازمدت. ایجاد ظرفیت برای چنین طرز فکر معطوف به آینده و وظیفه کلیدی

تعلیم و تربیت می باشد. چنین طرز فکری ناگزیر ابعاد جهانی دارد و رسیدن به آن مستلزم شناسایی چالش ها، مسؤولیت دسته جمعی و مشارکت سازنده، عمل قاطعانه و تقسیم ناپذیر بودن کرامت انسانی می باشد. تعلیم و تربیت بر این اساس جهت آموختن برای دانستن، آموختن برای زیست باهمی، آموختن برای عمل کردن و آموختن برای زیستن و بقا می باشد.

وقتی که از تعلیم و تربیت سخن به میان آورده می شود؛ همه نهادهای لازم که از کودکتان آغاز شده و تا مکاتب ابتدایی، متوسطه، ثانوی (اختصاصی و حرفوی)، و انواع مختلف موسسات تحصیلات عالی را در بر می گیرد مطرح بحث می باشد.

نقش انکار ناپذیر علوم و فنون مدرن در جان یافتن توسعه و اهمیت موسسات تحصیلات عالی در انتقال و ترویج آن به معنای آن نیست که باید اولویت را به رأس هرم تعلیم و تربیت یعنی دانشگاه ها و موسسات تحصیلات عالی قایل شد.

- نیازهای انکشاف انسان مدار، پایدار و حامی محیط زیست ایجاب می نماید تا هم زمان با تعمیم تعلیم و تربیت اساسی و اجباری تا صنف دوازدهم به نوسازی نصاب تعلیمی مطابق به نیازهای انکشاف در افغانستان و همسو با دستاورد های علوم و فنون معاصر اقدام گردد. ضرورت انکشاف ایجاب می نماید تا یک تجدید نظر کلی و تعیین جهت جدید در کیفیت تعلیم و تربیت کشور به وجود آید. از اینرو تکیه بر ایجاد مهارت برای یک طرز تفکر انتقادی، مهارت برای سازماندهی و تفسیر داده ها و اطلاعات، مهارت جهت فرموله نمودن سوال ها، قابلیت تحلیل مسائل و معضلاتی که جامعه با آن رو به رو است، گزینش سبک زندگی ای که منابع طبیعی را به هدر نهد و تکیه بر انصاف و عدالت با هموعان باید درونمایه این کیفیت جدید باشند.
- با توجه به سطح نازل سواد در کشور (مردان 51% و زنان 21%) و با در نظر داشت اینکه بخش اعظم جمعیت فعال کشور نسل جوانی می باشند که از نعمت خواندن و نوشتن محروم اند، و در همسویی با اقتضات توسعه که به نیروی کار فنی به طور روز افزونی نیازمند می باشد، باید برنامه ملی سواد آموزی حیاتی هرچه زودتر و جدی تر در دست تدوین و اجرا قرار گیرد.
- با درک این حقیقت که 70% جمعیت افغانستان در روستاها زندگی می کنند و آهنگ ترویج انواع مختلف تعلیم و تربیت در روستاها نازلتر از شهرهاست و فقر و روستایی بودن از همدیگر جدایی ناپذیر شده اند، تمرکز به تعلیم و تربیت در روستاها باید جزء اصلی هر برنامه انکشافی باشد. در این راستا تعلیم و تربیت فنی و کارآموزی نقش اساسی ای در بهبود وضع خانواده ها و جماعات روستایی بر جا می گذارد. آموزش حرفه ها موجب تنوع در مشاغل اقتصاد روستایی می گردد، بر ارزش تولیدات زراعتی می افزاید، سود آوری حرفه های عنعنوی و صنایع دستی را بیشتر می سازد و با رساندن تعلیم و تربیت به دهات راه های موثری جهت ارتباط گیری انسان ها به وجود می آورد. بنابر این به منظور ایجاد قوای بشری توانا و کارآمد، ایجاد کار و مشغله در اقتصاد روستایی و روی دست گرفتن پروژه های

- انکشافی ای که تامین معیشت در روستاها را به صورت خلاق و پایدار تامین بکند، لازم است تا به انکشاف آموزش های حرفه ای در روستا ارجحیت قایل شد.
- تربیت و آموزش پیش از مکتب باید در سه و نیم سالگی آغاز گردد. لازم است تا از همین حالا برنامه ای روی دست گرفته شود که موسسات دولتی، مقامات شاروالی ها، گروه ها و جماعات محلی و خانواده ها، برای فراهم ساختن وسایل و پرسونل این نهاد اساسی اقدام ورزند.
 - تعلیم و تربیت در مکاتب ابتدایی سنگ بنای شخصیت انسان ها را می سازد. بنابر این جهت آماده ساختن نوباوگان کشور برای پاسخگویی به چالش های عصر ما باید، در پهلوی آموختن موضوعات دینی و اخلاقی، بخش اعظم ساعات درسی را به آموختن زبان که قدرت درک انسان ها را از تجارب غیر مستقیم و میراث های بشری مکتوب تقویت می کند، ریاضیات که ستون اصلی علوم معاصر می باشد، ورزش و تربیت بدنی که انسان های سالم می پرورد، و هنر و فرهنگ که ذوق بدیع می آفریند اختصاص داد. عشق به میهن، ایجاد حس از خودگذری، یگانگی با هموطنان، دوستی انسان ها، احترام متقابل، کار تیمی و پروژه های سازنده باید در اشکال مختلف جزء نصاب تعلیمی این دوران باشند. شتاب درنگ ناپذیر دانش بشری از یکسو و محدودیت دسترسی به زبان های داخلی به چنین منابعی از جانب دیگر، ایجاب می نمایند تا آموختن یک زبان علمی خارجی از همان مکتب ابتدایی آغاز گردد.
 - تعلیم و تربیت متوسطه و ثانوی باید دقیقاً در جهت تربیت نیروی کار حرفه ای و تخصصی نشانه گیری نمایند. باید هر چه زود تر به تناسب ناموزون موجود به رشته های فیلوساینس و مکاتب حرفه ای پایان داده شود. باید هر چه زودتر به تاسیس مکاتب حرفه ای مانند دارالمعلمین ها، رشته های مختلف تکنالوژی، زراعتی و صحرایی اقدام گردد. باید ترتیباتی به وجود آید که برخی از رشته های فنی و مضامین علوم مثبت در مکاتب ثانوی به یکی از زبانهای علمی جهان تدریس شوند.
 - انکشاف و بازسازی معارف افغانستان بدون معلمان و آموزگاران باکفایت به نتیجه مطلوب نمی رسد. در پهلوی احیای دوباره مقام شامخ معلم در جامعه افغانستان و تامین معیشت این عنصر اصلی در تعلیم و تربیت و ایجاد و توسعه مکاتب دارالمعلمین ثانوی و عالی، عجلتاً باید از طریق کورس های درون خدمت جهت ارتقای سطح معلومات معلمان و استفاده از رسانه سمعی و بصری آموزشی برای این منظور استفاده اعظمی صورت گیرد.
 - دانشگاه ها و موسسات تحصیلات عالی افغانستان که می بایست به عامل بلاواسطه دستاوردها و علوم و فنون مدرن تبدیل شوند؛ در طول سی سال جنگ ضربات کاری ای خورده اند. در پهلوی گزینش رشته های تدریسی ای که باید مطابق به نیازهای افغانستان باشند، نصاب، شیوه ها و اهداف تدریسی، باید از بستر رختناک گذشته بیرون آورده شده و روزآمد گردند. انتخاب محصلان باید با دقت فراوان و بر حسب شایستگی صورت گیرد. عجلتاً در پهلوی استفاده از پروفیسوران مهمان خارجی و شهروندان دانشگاهی مهاجر افغانی در کشورهای پیشرفته، باید پرورش یک کادر تدریسی جوان و با صلاحیت را در صدر برنامه ها قرار داد. اعمار ساختمان های مناسب، آماده ساختن تجهیزات و وسایل تحقیقاتی، ایجاد کتابخانه ها برای

دانشگاه ها و موسسات عالی تحصیلی آن سرمایه گذاری مفیدی است که هرگز به هدر نمی رود. دانستن یک زبان علمی جهانی باید شرط فراغت از یک دانشکده باشد تا زمینه ای برای کسب مدارج عالیتر علمی گردد. برای آنکه استفاده از منابع علمی معاصر هر چه بیشتر مستقیم باشد، باید در برخی از موسسات عالی تحصیلی و دانشکده ها تدریس از همین اکنون به یک زبان علمی جهانی صورت گیرد. دانشگاه ها و موسسات تحصیلات عالی که با تحقیقات، کشفیات، نوآوری ها و پروژه های شان از ارکان عمده توسعه می باشند، نیاز حیاتی به آزادی های اکادمیک دارند. بنابر این لازم است که آزادی های اکادمیک قانوناً از هر گونه مداخله غیر اکادمیک مصون باشند.

بدون آزادی اندیشه و بیان و حفاظت از جان خبرنگاران انکشاف فرهنگی ممکن نیست

در یک جامعه چند فرهنگی مانند افغانستان، فرهنگ دلالت به طرز برخورد یک انسان با انسان دیگر، با دیگر زنده جان ها و اشیا می کند. فرهنگ همچنان به جهان بینی و سنت های دینی مردم، نهادها، داشته های مادی، فکری، و هنری ایشان چه به صورت شفاهی و چه به صورت مکتوب و تجسمی، تعلق می گیرد که در طول صدها و هزاران سال شکل گرفته اند. فرهنگ شکل تمایز بخشی است که سازمان مادی و اجتماعی زندگی را بیان می کند. فرهنگ طرز ساختن و شکل دهی روابط یک گروه اجتماعی است؛ اما در عین زمان فرهنگ طرز تجربه کردن، درک و تفسیر آنها نیز می باشد.

افغانستان در آغاز مرحله ای قرار دارد که باید با سلطه جنگ افروزی، ویرانی و نفاق وداع گوید. در چنین برهه ای از تاریخ که پیشینه سی ساله جامعه بدون دولت و تشنت فرهنگی مطرح هست، نقش ممتاز انکشاف فرهنگی برجسته تر می گردد. ناگفته پیداست که برای هر گامی که از این حالت به سوی صلح پایدار به جلو گذاشته شود، به یک سرمایه اجتماعی که چیز دیگری جز اعتماد ملی بوده نمی تواند، ضرورت است. این اعتماد ملی فقط به مدد ایجاد یک هویت مشترک ملی که بتواند یکپارچگی اجتماعی را قوام بخشد، قابل وصول است. چنین هویت ملی ای عبارت از فرهنگ ملی است. حزب ما در عرصه فرهنگی معتقد است که:

- فرهنگ ملی عبارت از مجموعه قواعد، هنجارها و اسلوب ها است که بتواند حس تعلق به یک ملت را بازتاب داده و مفهوم و محتوای ملت را اعتلا بخشد. در حالی که مفهوم عام فرهنگ می تواند، مرزهای یک کشور معین را عبور بکند، فرهنگ ملی لزوماً به یک قلمرو مشخص کشوری که دارای دولت و حق حاکمیت ملی است محدود می شود. هر چند در یک کشور فرهنگ های قومی و گروهی متعددی وجود می داشته باشند، فرهنگ ملی به معنای گزینش یکی از این فرهنگ ها برای همه نیست.
- هویت یا فرهنگ ملی عبارت از تصویری است که انسان های یک کشور تعلق شان را نسبت به آن کشور و ملت به نمایش می گذارند. چنین تصویری نه غلط و واهی است و نه هم با یک چشم به هم زدن به وجود می آید. ستون اصلی استحکام هویت ملی عبارت از اعتمادی است که جماعات مختلف فرهنگی به دولت حاکم در کشور ابراز داشته و آن را بهترین حامی حقوق و آزادی های شان در جهان بشناسند.

- پایگاه اصلی فرهنگ ملی سرزمین مشترک است. مردم افغانستان در دفاع از سرزمین مشترک شان در جهان شهره می‌باشند. سنت افتخار آمیز وطن دوستی و ایثار در راه حراست از مرزها و استقلال کشور را می‌توان با درک متعالی از هویت ملی غنای بیشتری بخشید.
- علی‌العموم انسان‌ها در انتخاب کشورشان کمتر مخیر می‌باشند. در بیشترین موارد انسان‌ها در کشوری زاده می‌شوند و در یک روند پیچیده اجتماعی شدن از طریق خانواده و جامعه صاحب فرهنگ‌های خاصی می‌گردند. مرزهای فرهنگ‌ها هرگز نفوذ ناپذیر نبوده‌اند و سد آشکار و نامکشوف بین فرهنگ‌ها همیشه وجود داشته‌اند. با گسترش جهانی رسانه‌های جدید، این مرزها بیشتر قابل نفوذ گردیده‌اند. بنابر این انتخاب فرهنگ‌ها و افکار گوناگون امر اجتناب ناپذیر می‌باشند. چهارچوب‌های حقوقی و نهادینه شده برای به رسمیت شناختن این تنوع، تضمین‌های اجرایی و ترویج فرهنگ‌ها و مدارای و مدارا در برابر دیگران‌دیشان می‌توانند، عوامل مهم قوام بخش هویت ملی و یک پارچگی اجتماعی گردند.
- اسلام دین بیش از 99% مردم افغانستان است. قرآنکریم می‌فرماید: لا اکره فی الدین قد تبین رشد من الی- در دین زور و اجبار نیست، درست آنست که راه رشد از راه گمراهی جدا است. چنین آموزه مقدس می‌تواند سرمشقی برای مدارا بین ادیان و اعتقادات مختلف بوده، و رشد مادی و معنوی و فرهنگ ملی را استحکام بخشد.
- مردم افغانستان به زبان‌های مختلفی سخن می‌گویند. زبان مهمترین ابزار برقراری ارتباط و تفاهم اجتماعی است. زبان یک نهاد اجتماعی بوده و پایه نهاد‌های اجتماعی و فرهنگی دیگر مانند اقوام را تشکیل می‌دهد. زبان‌های مروج در افغانستان مراحل مختلف توسعه و تکامل شان را می‌پیمایند. شماری از این زبان‌ها مکتوب بوده و به درجات مختلفی دستاوردهای مدنیت معاصر را در خود حمل می‌کنند. برخی از این زبان‌ها تا هنوز به صورت شفاهی تکلم می‌شوند و آثار مکتوبی به میان نیاورده‌اند.
- مشی عام انکشافی در افغانستان مستلزم انکشاف همه زبان‌های مروج در افغانستان می‌باشد. انکشاف غیر ایدئولوژیک و غیر سیاسی زبان‌ها امر مفید و سازنده است. انکشاف زبان‌ها می‌تواند به دو صورت انجام یابد. یکی توسعه همه زبان‌ها به خاطر اقدام پایه‌ای در جهت سواد آموزی همگانی، تعلیم و تربیت به زبان‌های مادری، شگوف ساختن فرهنگ‌های مختلف، رسیدن به مراحل بالاتر دانایی، بهره‌ور شدن از علوم و دانش‌های معاصر در خدمت توسعه انسان‌مدار، پایدار و حامی محیط زیست. چنین توسعه زبان‌ها مطلوب و مثبت است. در نوع دیگر توسعه زبان‌ها؛ هدف کنترل مشارکت مردم در قدرت و ثروت بوده، با وضع محدودیت‌هایی در زبان تعلیم و تربیت، رسانه‌ها و اداره، برخی را مستحق پنداشته و عده دیگری را محروم می‌گرداند. برخورد به زبان از زاویه قدرت و سلطه هر چند با پابندی‌های قانونی همراه باشد، به منازعه و تضعیف هویت و فرهنگ ملی می‌انجامد.
- همه زبان‌های مهم جهانی یک روند طولانی را برای علمی شدن و مدرن‌گردیدن پیموده‌اند. زبان‌های مکتوب در افغانستان هنوز در آغاز این روند می‌باشند. زبان یک مجموعه آشفته از الفاظ مختلف نیست که بتوان به دلخواه یکی را در کنار دیگری گذاشت. اصوات، واژه‌ها، دستور و نحو هر زبان از خود طرح قانونمندی دارند که بی توجهی بدان شالوده زبان را

متزلزل می گرداند. از آنجایی که با گسترش مهار ناپذیر مدرنیته، نهادها و دستاوردهای آن در کشور ما سرازیر می شوند، زبان های مروج نیاز به وضع معادل های مناسب لفظی برای هر یک آنها دارند، انتخاب این معادل ها باید توسط کارشناسان با صلاحیت هر زبان علیحده باشد نه نهادهای سیاسی و قانونگذاری.

- زبانهای معیاری در افغانستان در حقیقت گویش های برگزیده شده غالباً توسط مقامات سیاسی می باشند. برای آنکه سایر گویش ها و لهجه های یک زبان احساس محرومیت نکنند؛ باید در مناطق مربوطه وسایلی جهت حفظ و تقویت آن ها فراهم گردند.

- دولت وظیفه دارد تا جهت آموزش به زبان مادری زمینه تدوین الفبا برای زبانهای نامکتوب جماعات قومی افغانستان را فراهم آورد. تا رسیدن به این هدف عجلتاً به نشرات رادیوهای محلی به زبان این جماعات اقدام گردد.

- ما منادی و مروج صلح بوده، به تنوع و همزیستی فرهنگ ها، آزادی اندیشه و بیان و آزادی پس از بیان، آزادی اطلاعات و رسانه ها و قدرت تخیل خلاق در مکاتب مختلف هنری و ادبی متعهد و انسانگرا معتقد بوده، جهت ایجاد یک جامعه شجاع از انتقاد و انتقاد پذیری دفاع نموده و کتابخوانی را نسبت به همه منابع فرهنگی دیگر در رشد ملکات تحلیلی، نقاد و رهگشا، موثر دانسته و از سانسور بیزار استیم.

- صلح شرط اصلی هر گونه پیشرفت اجتماعی است. رسانه های گروهی نوشتاری، شنیداری و دیداری هر یک به سهم خود می توانند در ایجاد و تحکیم صلح نقش داشته باشند. در گذشته ها برخورد های نظامی نقش تعیین کننده ای در جنگ ها و منازعات بازی می کردند، امروز اطلاعاتی که توسط رسانه ها عرضه می شوند، همان نقش را در کشورها بر دوش دارند. متأسفانه با خصوصی شدن روز افزون رسانه ها؛ آن رسانه هایی که نشرات جانبدارانه عرضه می کنند، برای مالکان و گردانندگان شان نرخ سود بیشتری را کمایی می کنند؛ اما استقلال رسانه ها دارای اهمیت تعیین کننده ای برای آزادی، دموکراسی و رشد انسانی توأم با کرامت می باشد. شیوه گزارش رسانه ها باید بدون پیشداوری، پرمدارا و آشتی طلبانه باشد. رسانه ها باید الفاظ و تصاویری را به کار گیرند که روا داری و تفاهم را تشویق نموده و بر گفتگو و مصالحه تأکید ورزند. لازم است تا رسانه ها به طور هدفمندانه برای کاهش ستیزه ها میان گروه های مختلف فرهنگی، ترس و برگشت وضع بد گذشته اهتمام ورزند. رسانه ها باید به جای اطلاعات ناقص و یک جانبه گزارش های شان را با تحلیل های ریشه ای و همه جانبه غنی ساخته و نماینده یک ژورنالیسم قابل اعتماد، پر مسؤولیت و اخلاقی گردند تا بدین طریق در ایجاد و تحکیم صلح موثر واقع گردند.

- رسانه های شنیداری و دیداری در گسترش پیام های انکشافی نقش اساسی دارند. در آغاز مرحله آزاد سازی های مطبوعاتی و رسانه ای، و آنگاه که مردم بیشتر از هر زمان دیگر به احیای روحیه جدید و فداکاری در راه باسازی کشور جنگزده و ویران شده شان نیاز دارند، مسؤولیت رسانه ها در این زمینه صد چندان بیشتر می گردد.

- همزمانی امر الزام آور انکشاف با شیوع صنایع فرهنگی غول آسا که بیشتر ضد اطلاعات، اطلاعات دستکاری شده، کالاهای فرهنگی مصرفی رنگارنگ، فرهنگ مصرف و الگوهای

- اغفال کننده و سرگرمی آفرین در سطح جهانی عرضه نموده، فرهنگ و هنر جامعه را در تنگنای کشنده قرار داده، رخت فکری و دست نگری اطلاعاتی را در مشتریان دامن می زند. جهت مقابله با این معضله جهانگیر، سانسور کردن نه مطلوب است و نه موثر. لازم است تا یک مشی رسانه ای ملی و ترقی خواهانه که مبتنی بر عرضه اطلاعات موثق، برنامه های آگاهی دهنده و سرگرمی های سالم باشد، تدوین گردد.
- وزارت اطلاعات و فرهنگ، منابع خبرگزاری رسمی، رادیو و تلویزیون ملی، موسسات علمی و آموزشی فقط با انتخاب یک مشی سالم که بر اهمیت صلح، یکپارچگی ملی، بازسازی و توسعه تاکید ورزد، و با بلند بردن کیفیت تولیدات فرهنگی در عرصه های نشر کتاب، سینما، تیاتر و موسیقی چنین مشی را تقویت کنند، می توانند در برابر این چالش ایستادگی نمایند.
- وزارت اطلاعات و فرهنگ باید بودجه لازم را برای حمایت و تشویق نهادهای فرهنگی و فرهنگیان در دسترس داشته و به صورت منظم از طریق جوایز از خلاقیت های نویسندگان، مترجمان، شاعران، خبرنگاران، گردانندگان برنامه های رادیو و تلویزیون، رسامان و پیکرترانشان، آوازخوان ها، موسیقیگران، هنر پیشه های سینما و تیاتر تقدیر نماید.
- وزارت اطلاعات و فرهنگ باید در صدر برنامه هایش ایجاد کتابخانه های عامه در سر تا سر افغانستان را قرار دهد. کتابخوانی باید از دوران طفولیت ترغیب گردد و هر سه ماه از اطفال نمونه ای که بیشترین کتابها را خوانده باشند تشویق به عمل آید و به ایشان جوایز نقدی و مدال های اعزازی داده شود.
- دولت افغانستان باید با جدیت بکوشد تا آن میراث های فرهنگی افغانستان را که مورد غارتگری قرار گرفته و به خارج از کشور قاچاق شده اند، دوباره برگرداند. دولت باید برای موزیم ملی افغانستان محل مناسب و مامونی تهیه نموده و در هر ولایت و منطقه افغانستان بر حسب کشفیاتی که از آن حوزه ها صورت گرفته اند، دست به تشکیل موزیم های منطوقی و احیاناً ولایتی بزند. موزیم ها باید از حالت نسیان خانه ها بیرون آیند و سنت موزیم رفتن باید جزء برنامه اصلی مکاتب گردد. مردم با معرفی اهمیت و جایگاه فرهنگ مادی باستانی و تاریخی کشور از طریق رسانه های دیداری، جهت بازدید از موزیم ها تشویق گردند.

انکشاف خدمات طبی باید وظیفه اصلی دولت باشد

- ما بر این نظریه که در برنامه ریزی صحتی افغانستان خطوط کلی ذیل می توانند بیان گر سمت و سوی درست باشند:
- هیچ استراتژی صحتی ملی نمی تواند، تهداب کار را در یک کشور فقیر مانند افغانستان بر حمایت انجوهای خارجی بگذارد. زیرا انجوها در برابر دونهای ملی و بین المللی شان مسؤول اند. همان طوری که رضا کارانه آمده اند، می توانند بی خبردادن بروند.
- فقر مجموعی کشور، نحوه برنامه ریزی را در ابعاد متعدد آن تعیین می کند. مادامی که هزینه صحتی یکساله یک افغان 7.4 دالر و از یک کشور کم درآمد و یا دارای درآمد متوسط 34 دالر و تکس یک قلم دواي نسخه مریض یک کشور اروپایی در حالی که بیمه هم دارد، برابر با

- هزینه‌های صحت‌سالانه یک افغان باشد، می‌توان شدت فشار را تشخیص نمود. این فقر هم پتالوژی ما را به وجود می‌آورد، هم باید محتوای تدریس طب را رقم بزند و هم کیفیت موسسات و رفتارهای پرسونل طبی ما را تعیین نماید.
- وزارت صحت عامه باید هم در برنامه‌های صحت ملی، هم در اجراءات روزمره بکوشد، الگوی سازمان صحت متمرکز در کشور را که منجر به بی‌عدالتی می‌گردد هرچه زودتر تغییر بدهد.
 - سازماندهی طبی باید از پایین به بالا باشد نه از بالا به پایین. شبکه خدمات صحت کشور باید تا سطح قریه‌ها تمدید گردد. تربیت داکتر هزینه‌گرانی بر می‌دارد، در کنار داکتر باید در مدارج مختلف معاونان داکتر که زمان کوتاه‌تری را به کار دارند، تربیت کردند، تا دسترسی به خدمات طبی عام گردد.
 - برنامه‌های صحت ملی باید جهت تمرکززدایی و موثر گردانیدن خدمات طبی خلاقانه از قدمه‌های پسته‌قریه، دسپانسی، مرکز صحتی، مرکز حمایت طفل و مادر، شفاخانه ولسوالی، شفاخانه ولایت، شفاخانه منطقه استفاده بکند و هر یک را به فراخور نیاز از لحاظ پرسونل، تجهیزات و سطح مجاز عرضه خدمات طبی خود کفا گرداند. تیم‌های سیار می‌توانند در مواقع عاجل خدمات نجات بخشی عرضه بکنند.
 - در برنامه‌ریزی صحت کشور فقیری مانند افغانستان، داکتر و پرسونل صحت نمی‌توانند همان داکتر و پرسونل اروپایی یا امریکایی باشند. داکتر و پرسونل صحتی، به ویژه داکتر که بر علاوه وظیفه معالجه، مقام اداری و شخصیت ارشاد کننده می‌باشد، نقش اساسی دارد. در عمل تقسیم وظیفه میان داکتر و معاون بنابر کثرت واقعات مرضی گاهی دشوار و حتا ناممکن می‌باشد، بنابر این هم در زمان تدریس و هم در جریان کار توجه به قابلیت‌های عملی معاون نقش تعیین کننده دارد.
 - در کشوری مانند افغانستان؛ طب وقایه نسبت به طب معالجوی از اهمیت بیشتری برخوردار است. در پهلوی وقایه و واکسیناسیون در برابر امراض واگیر، تعلیمات صحتی به مردم مهمتر است. این تعلیمات بر عکس وقایه در برابر امراض واگیر، وظیفه همیشگی همه پرسونل صحتی می‌باشد. بنابر این ترسیم خط مرز دقیق بین طب معالجوی و وقایه دشوار می‌باشد.
 - تجهیز شفاخانه‌ها با سامان آلات طبی و جراحی مانند خریداری اسلحه‌گران است. وزارت صحت عامه در برابر هر کمک و هدیه مالی باید این حق را برایش محفوظ نگه دارد تا این تجهیزات را با کیفیت مطلوب به قیمت ارزانتر خریداری بکند.
 - وزارت صحت عامه در پهلوی تشویق موسسات دواسازی داخلی و تهیه مایعات نمکی و گلوکوز در افغانستان، باید با وارد کردن ادویه جنریک موثر و ارزان از شرکت‌های معتبر، واردات ادویه پیتنت، گران قیمت و در بسیاری موارد غیر موثر را فقط به اقلام بسیار ضروری محدود سازد.
 - در تدریس مضامین طبی در پهلوی اندوختن دانش عمومی حرفوی باید بر پتالوژی خاص افغانستان تاکید بیشتری صورت بگیرد و به کار عملی و اخلاقیات و انضباط طبی اهمیت بیشتر داده شود.

با انکشاف سطح آگاهی و فرهنگ از تباهی محیط زیست جلوگیری کنیم

تعهد به حراست از محیط زیست یکی از وجوه شاخصه اهداف ماست و برای تامین یک توسعه پایدار در افغانستان معتقد به اصول زیرین می باشیم:

- دولت افغانستان با در نظر داشت اعلام خطری که منابع محیط زیست افغانستان بنابر نرخ بلند افزایش جمعیت کشور دیگر نمی تواند برای بیشتر از یک نسل ادامه یابد، اهتمام به الزامات محیط زیست را از حالت تجملی آن بیرون آورده و از همین حالا برنامه های عملی جدی را جهت توازن در محیط زیست افغانستان که غیر از آن هم بسیار شکنند است روی دست گیرد و در جمیع پروژه های خورد و بزرگ مرعی دارد.
- اداره حراست از محیط زیست افغانستان باید کانون کارشناسانه ای گردد که با تدوین نقشه های اختصاصی و جمع آوری ارقام در مورد منابع محیط زیست، مدیریت کنترل و مشورت از محیط زیست را در کشور به عهده گیرد. برای این منظور با توجه به وسعت و دامنه اهمیت محیط زیست باید شعبه اختصاصی ای در دانشگاه ها تاسیس گردد تا پرسونل فنی و کارشناس تربیت گردند. دولت افغانستان می تواند با ابراز جدیت در عرصه محیط زیست از حمایت ها و مزایایی که در کنوانسیون های محیط زیست در این باره وجود دارند، مستفید گردد.
- حراست از محیط زیست امر بزرگی است که نه تنها با اوامر دیوانسالارانه بلکه با اقدامات جدی و همه جانبه دولت ها هم نمی تواند به تنهایی صورت گیرد. تنها در یک همکاری آگاهانه با مردم کشور است که می توان جلو فاجعه محیطی زیستی را تا اندازه ای گرفت.
- مردم هنگامی می توانند از محیط زیست حراست بکنند که این امر به عادت و فرهنگ آن ها مبدل شود. ایجاد چنین فرهنگی هم وظیفه دولت و هم وجیبه جامعه مدنی است. ازینرو تعلیم و تدریس نظری و عملی حراست از محیط زیست باید از کودکتان تا دانشگاه ها به طور اساسی آغاز گردد. قرآن کریم حکم صریحی در مورد زیان های اسراف دارد که می فرماید: کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا (بخورید، بنوشید، اما اسراف نکنید). امامان مساجد و علمای دینی در آستانه فاجعه عظمای محیط زیستی ای که در دو قدمی افغانستان قرار دارد می توانند، این مضمون مقدس را با مصداق های موجود آن به مردم ارشاد بکنند.
- دولت باید برنامه آبیاری زمین های زراعتی را با پشتکار و ابتکار تازه از طریق ایجاد سدهای آبی بزرگ و کوچک، احیای کاریزها و ارهت ها و جلوگیری از ضیاع آب دریاها روی دست گیرد.
- دولت باید با قاطعیت از قطع درختان در هر جا و به ویژه قطع جنگلات با مجازات های سنگین مالی جلوگیری بکند. نهالستانی مجدد در جنگلات باید ترویج گردد. با امراض و آفات درختان مبارزه شود.
- عرضه مواد سوخت بدیل، طرق صرفه جویی در مصرف انرژی، استفاده کمتر از چوب در تعمیرات، نهالستانی و سرسبز ساختن خانه ها، کوچه ها و پارک ها، استفاده از برق آبی، بادی و روشنی آفتاب هم جلو برهم خوردن توازن محیط زیست را می گیرند و هم از لحاظ حفظ الصحه عمومی پاکیزه تر می باشند .

- حل مشکل آب در شهرها از طریق حفر چاه های عمیق یک اقدام عجولانه و خطرناک است. آب های زیرزمینی منابع پایان ناپذیر نیستند. همین اکنون ظرفیت آب های زیرزمینی شهر کابل که یکی از غنی ترین مناطق آب های زیرزمینی کشور است، در صورت استفاده سرانه معیاری در روز از آب، فقط برای یک سال کفاف می دهد.
- حل معضله مواد فاضله در شهرها نیاز به توجه اساسی دارد. بدون ایجاد یک کانالیزاسیون برای فاضل آب شهری، آبهای آشامیدنی چاه ها ملوث می گردند. همین اکنون آب این چاه ها حاوی باکتری های مضره و مواد کیمیای زهری می باشند. در 55% آب چاه های کابل باکتری ها و مواد کیمیای سمی مانند نایتريت ها و سلفیت ها موجود اند. در هر صد ملی لیتر آب دریای کابل 18-100 باکتری خطرناک وجود دارند.
- صرفه جویی در آب را می توان با نصب میترها و مالیات مترقی ترویج نمود. همین اکنون 60% آب نل ها در افغانستان یا به دلیل نقص فنی، یا در اثر باز گذاشتن عمدی و یا سهوی شیردهنها و یا سوء استفاده از آب آشامیدنی برای تنظیف و آبیاری ضایع می شود.
- در جمیع پروژه های عمرانی شهری باید به حفظ و جبران آب های زیر زمینی توجه شود. حفظ مناطق سبز مانند چمنزارها، آب های ایستاده در کول ها، ایجاد سد های آبی و بند های آبگردان متعدد بر دریاها می توانند کمبود آب های زیر زمینی را جبران بکنند.
- رشد بی تناسب وسایل نقلیه در شهرها، ترویج جنراتورهای دیزلی و نفتی برای تولید برق که جز فرهنگ خانواده های شهری شده است، استفاده از گاز برای پخت و پز، هوای خانه ها و فضای مجموعی شهر را کثیف و بعضاً غیر قابل زیست ساخته اند. در سال های اخیر امراض کمتر شایع در گذشته مانند نفس تنگی ها، و سرطان های رنگارنگ شهرنشینان را به کام مرگ می کشند. در شهر کوچک اما پرجمعیت کابل همین اکنون صدها هزار وسیله نقلیه وجود دارند. تنها شمار تاکسی های شهر به 50000 عراده تخمین می شود. گازات سمی ای که از این جنراتورها و عراده جات در شهر کوچکی چون کابل متصاعد می گردند به طرق مختلفی انسان و نبات را مسموم می سازند. رساندن برق به شهر، ایجاد شاهراه هایی که به دور از مراکز رهائشی مردم شهر را حلقه نمایند، ایجاد ترمینل هایی برای موترهای بار بردار در مناطق معین کنار شهر، ترویج وسایل نقلیه عمومی برقی، می توانند فاجعه را تا حدودی مهار بکنند.

با همبستگی با معیوبان، ناقص الاعضا ها و عاجزان ظرفیت های انسانی آنها را انکشاف دهیم
 حزب آزادگان افغانستان برای کمک و فعال ساختن دوباره این قشر به حاشیه رانده جامعه که بیشترین ایشان هنوز جوان اند، بر این نظر است:

- با حمایت مادی و معنوی قاطع دولت و همکاری های جامعه مدنی و انجوها؛ سازمان های ملی معیوبان، ناقص الاعضاها و عاجزان تاسیس گردد تا در پهلوی تشجیع از طریق برانگیختن حس همبستگی گروهی در ایشان، معلومات کافی در مورد شمار و نوعیت ناتوانی های آنها به دست آمده و مراجع مرکزی ای برای پروژه های ادغام مجدد به جامعه و کمک به آنها ایجاد گردند.

- از نگاه طبی برنامه های دولتی در ارتباط با معیوبان، ناقص الاعضاها و معلولان باید طوری ترتیب گردد، که برای آنها هرچه زودتر زمینه های یافتن پروتیزها و دسترسی به فزیوتراپی و آلات و ادوات کمکی مهیا گردد. پرورش پرسونل طبی و فنی برای احیای وظایف اعضای معیوب و ساختن و به کار انداختن اعضای مصنوعی از موادی که در داخل کشور پیدا می شوند از ارجحیت برخوردار است. در تهیه آلات و ادوات از موسسات بین المللی و انجوها می توان کمک خواست.
- دولت باید در بخش تعلیم و تربیت به تاسیس مکاتب خاص کوران، کرها و گنگ ها اقدام ورزد. در استخدام به موسسات دولتی ترجیحاً یک درصد معین را به معیوبان و ناقص الاعضاها اختصاص بدهد.
- دولت باید برای آموختن مهارت های متناسب به توانایی ها و آرزوهای معیوبان، ناقص الاعضاها و معلولان با حمایت موسسات بین المللی و انجوها دست به تاسیس مراکز آموزشی بزند. هدف از این آموزش ها باید پرورش مهارت هایی باشد که خریدار داشته باشند. از این رو لازم است تا از همان آغاز به این قضیه یک برخورد واقع بینانه اقتصادی صورت بگیرد.
- رسانه های گروهی، به ویژه رسانه های دیداری و تولید کنندگان فلم های داخلی برای تشجیع این قشر جهت ادغام به جامعه و برانگیختن حس یگانگی انسانی با ایشان در انسان های سالم، باید قاعدتاً در برنامه های شان به این افراد نقش های آدم های نورمال را واگذار شوند.

افغانستان باید پل صلح، ثبات، دوستی و همکاری باشد

اصول پایه ای سیاست خارجی ما

اصل اساسی در سیاست خارجی افغانستان دفاع از استقلال و حاکمیت ملی کشور است که هدف آن تأمین دموکراسی و یک انکشاف انسان مدار و پایدار می باشد. الزاماتی که محیط خارجی کشور را فرا گرفته اند، جهت یابی ها و نقش هایی را که سیاست خارجی کشور باید انتخاب بکند، روشن می سازد.

اجبارات ساختار سیستم بین المللی همیشه وجود داشته اند، اما واحد های سیاسی مستقل طوری واکنش نشان نمی دهند که خود را به محدودیت هایی که توسط محیط خارجی بر آن ها تحمیل شده است انطباق بدهند. انسان هایی که در ملت - دولت ها و یا دولت - ملت ها زندگی می کنند نیاز به آن دارند تا آن هدف هایی را که می توانند بدان دسترسی یابند، مطرح ساخته و با ابراز قدرت ملی و هنر سیاسی و دیپلماسی به خاطر تعدیل این محیط به سود اهداف ملی، در رفتار سایر دولت ها تاثیر بگذارند. یک بخش عمده سیاست خارجی مطمئناً به مسائلی تعلق می گیرند که به صورت روزمره اتفاق می افتند. موضع گیری و واکنش مناسب در برابر این قضایا است که خبرگی و اراده ملی را آشکار می گرداند.

آنچه که ما در سیاست خارجی به نام اهداف یاد می کنیم یک سلسله برداشت هایی می باشند که در مورد حالات آینده نزد ما موجود اند. برآورده شدن این اهداف منوط به شرایطی در آینده می باشند که دست اندرکاران سیاست خارجی یک کشور می خواهند رفتار سایر دول را در آن زمینه یا تغییر بدهند و یا طالب تداوم آن باشند. دولت های مستقل به سهم خود می توانند در ایجاد این شرایط مناسب موثر باشند.

هدف های حزب آزادگان را از تدوین و اجرای یک مشی سیاست خارجی می توان در سه ردیف مطالعه نمود:

الف - تلاش برای انکشاف انسان مدار و پایه دار باید نخستین هدف دولت افغانستان باشد. در عصری که ما زندگی می کنیم رسیدن به چنین هدفی به تنهایی ممکن نیست. کشور ما دارای منابع محدود، خدمات اداری از هم گسیخته، و مهارت های فنی اندک است. آزادی ملی در مفهوم دقیق کلمه در حقیقت برای جبران نمودن و غلبه بر همین کمبودی ها است. دولت افغانستان ناگزیر باید برای شگوف ساختن اقتصاد و تامین رفاه اجتماعی با دول دیگر در زمینه فراهم ساختن مساعدت هایی در بخش های تجارت، تعاون فنی، دستیابی به تسهیلات مواصلاتی، راه های تجاری و بازارهای خارجی تماس های موثری برقرار سازد.

ب - بلند بردن منزلت و حیثیت افغانستان در جامعه بین المللی: سوای مسائل تشریفاتی، در عمل چنین مأمولی فقط می تواند با ارتقای سطح انکشاف اقتصادی و علمی و مهارت های فنی میسر گردد. توجه به سرمایه بشری و به ویژه سرمایه علمی و فنی مستلزم جلب همکاری های گسترده جامعه بین المللی است.

ج - اهداف عام و درازمدت: ما با شناخت عمیق و انتقادی از واقعیت های حاکم بر روابط قدرت در سطح بین المللی، از صلح جهانی، همزیستی مسالمت آمیز، منشور سازمان ملل متحد و دموکراتیک ساختن هر چه بیشتر این نهاد جهانی، از اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های لاحقه آن، از برقراری نظم نوین اقتصادی در جهان به سود توسعه کشورهای فقیر، از خلع سلاح اتمی عام و تام، از قطع رقابت های تسلیحاتی، از جهان چند قطبی، از مبارزه علیه سلطه جویی، از حق حاکمیت ملی دولت ها، از اصل عدم مداخله در امور سایر کشورها، از مبارزه علیه نژاد پرستی و اپارتاید، از جلوگیری از تغییر اقلیم و حراست از محیط زیست متعهدانه دفاع می نمایم.

افغانستان به صورت بالقوه قادر است با توجه به شرایط خارجی و الزامات ملی و فرهنگی اش نقش بسیار مهمی در روابط بین المللی و منطقوی بازی بکند. افغانستان از نگاه جغرافیای سیاسی در آن منطقه ای از کره زمین قرار دارد که با ظهور موقعیت جدید جیوپولیتیکی اش، از یک طرف کشورهای آسیای میانه می خواهند نزدیک ترین راه به بحر را از این طریق جستجو بکنند و از جانب دیگر کشورهای آسیای جنوبی و غربی نیز در نظر دارند پیوند خشکه و بحر را به آسیای میانه از طریق افغانستان سامان بدهند. کشور ما می تواند با ترکیب فرهنگی خود، با سنت های بی طرفی عنعنوی و عدم مداخله اش، با نظام باز و دموکراتیکش، با پیشینه چهار راه تمدن ها و تجارت بودنش، تسهیلات بزرگی برای این تبادلات تجاری و فرهنگی و حتا سیاسی ایجاد نماید.

افغانستان می تواند به مثابه همیار منطقوی کشورهای همجوار و همچنان کشورهای اسلامی در حال انکشاف منطقه، مطابق به نیازهای اقتصادی، حس تعلق به منطقه، سنت های مشترک دینی و فرهنگی نقش شایان توجهی در تشدید روابط این کشورها داشته باشد. اصل رهنمای ما دایر بر "روابط نیک با کشورهای همسایه و منطقه و مناسبات برادرانه با کشورهای اسلامی"، از همین واقعیات نشأت می کند.

شرکت فعال در سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی می تواند این نقش کلیدی را که افغانستان بازی بکند، برجسته تر سازد.

صنعتی شدن روز افزون کشورهای آسیایی، مدرنیزاسیون درنگ ناپذیر قاره، ظهور قدرت های بزرگ و نواخته صنعتی در قاره، اهمیت تجارت و مواصلات زمینی و تکثر راه های اتصال به بحر را بیش از پیش افزایش می دهند. افغانستان با موقعیت جغرافیایی اش، می تواند چون گذشته های دور باز هم یکی از مراکز مهم شاهراه ابریشم جدید گردد. در چنین شرایطی موقعیت دشوار محاط به خشکه بودن افغانستان تغییر یافته و از امتیازات تازه ای به مثابه معبر مهم ترانزیتی برای نقل و انتقال کالاها و خدمات برخوردار گردیده می تواند.

برای تبیین چنین اهدافی به دوکتورینی در سیاست خارجی ضرورت است. دوکتورین مجموعه روشن و موجز اعتقادات است که واقعیات را تشریح نموده و مطابق به آن هدفی را برای سیاست خارجی تعیین می کند. چنین دوکتورینی را به طور خلاصه می توان در "افغانستان منطقه صلح، ثبات، دوستی و همکاری" خلاصه نمود.

در کنار این عوامل مساعد، رقابت های جیوستراتژیکی قدرت های بزرگ، تلاش برای کنترل منابع انرژی زا، و ایجاد طرق جدید برای پایپ لاین های نفت و گاز، موقعیت افغانستان را از منظر جیوستراتژیک خطیر گردانیده است.

حادثه هراس افگنانه یازدهم سپتمبر 2001 در ایالات متحده امریکا و ارتباط دادن این فاجعه به القاعده و افغانستان؛ بعد کاملاً تازه ای به موقعیت جیوستراتژیک کشور ما بخشیده و سرنگونی رژیم طالبان در نتیجه حمله نظامی ایالات متحده امریکا به کشور، مشکلات بسیار سنگین تری را بر اجبارات جیوپولتیکی و جیوستراتژیکی کشور ما افزوده است.

تروریسم پدیده ضد انسانی بوده و کاملاً با فرهنگ مبارزاتی مردم ما بیگانه می باشد. در سر تا سر جنگ مقاومت و جهاد علیه نیروهای اشغال گر شوروی، تروریسم هرگز نتوانست جایگاه خاصی در مبارزات مسلحانه گسترده مردم افغانستان بیابد. بهترین مبارزه علیه تروریسم از میان برداشتن آن اسباب و عواملی است که انسان ها را به ترور متمایل می گرداند. از فقر اقتصادی چاره ناپذیر تا بیعدالتی های سیاسی و اجتماعی مکرر، انسان ها را به انزوا کشانده، امید به خرد ورزی را در آن ها خوابانده و توسل به اسلوب های غیر انسانی ارضای خواست ها را در چشمرس آن ها قرار می دهد. انکشاف انسانمدار و دموکراسی بهترین پادزهرهای ضد هراس افگنی اند که تنها دولت های ملی و متعهد می توانند آن را به کار اندازند.

ما معتقدیم که نه تنها جلب دوستی و همکاری کشورهای همسایه و منطقه بلکه همچنان جلب دوستی کشورهای بزرگ دور و نزدیک به شمول ایالات متحده امریکا برای حفظ استقلال، بیطرفی و صلح در افغانستان یک امر حیاتی می باشد.

"جنگ ضد ترور" اعلام شده توسط ایالات متحده امریکا، ستراتژی تعریف نشده ای بود که می توانست در پی شکار دشمن - تروریست - که در قلمرو سیاسی معینی قرار ندارد، در هر کشوری که اقتضا

نماید، دست به اقدام بزنند. خطر آن وجود داشت که چنین ستراتیژی ای عمداً و یا سهواً اصول پذیرفته شده بین المللی حاکمیت ملی دولت ها و اصل عدم مداخله در امور سایر کشورها را پامال بکند.

اعلام انصراف اداره اوباما از بکار برد این مقوله، هرگاه با اقدامات مشخص و عملی ای توأم باشد می تواند تا اندازه ای نگرانی کشورهای جهان را کاهش بدهد. ستراتیژی جدید امریکا برای افغانستان و پاکستان هنوز در عرصه عملی آزموده نشده است. هرچند واقعیات هفت سال اخیر نشان داد که افزایش سربازان و تشدید عملیات جنگی نمی تواند راه حل تامین صلح در افغانستان باشد. ما بر این نظریه که تغییر ستراتیژی امریکانه، بلکه در اصل این تغییر پارادیم یا سرمشق سیاست گذاری امریکا است که می تواند بر مقدرات افغانستان تاثیر مثبتی بگذارد. چنین پارادیمی هرگاه با تضمین بی طرفی، استقلال، حاکمیت ملی و کمک بی دریغ به انکشاف انسانمدار و پایدار به افغانستان همراه باشد، ما را به نقطه پایانی شورشگری نزدیک ترمی سازد.

حضور طولانی نیروهای غربی در افغانستان همراه با عملیات نظامی خودسرانه ای که موجب کشتار غیرنظامیان می شود، هر گاه با پیمان های ستراتیژیکی نیز توأم باشد که اجازه ایجاد پایگاه های دائمی را به این نیروها بدهد، بر علاوه تشدید مناقشات پارینه با کشورهای همجوار، معضلات بزرگ و فرساینده ای را برای افغانستان از ناحیه برهم خوردن توازن استراتژیک در منطقه ایجاد می نماید که اثرات مخرب این معضلات جدید، بسا بزرگتر از خسارات مادی و معنوی ای خواهد بود که افغانستان در طی جنگ های قریب سی ساله اخیر متحمل شده است.

تعیین اهداف سیاست خارجی به ذات خود کار دشواری نیست. اما در هنگامه ای که کشور ما محل تلاقی استراتژی های متعارض قدرت های بزرگ جهانی قرار گرفته است، انتخاب یک مشی سیاست خارجی مسؤولانه و عملکردهای عاقلانه؛ آزمون تاریخی و بزرگی است که هستی و بقای کشور ما بدان منوط می باشد. در این شکی نیست که اجرای نقش های بین المللی و منطقوی ای که افغانستان برایش انتخاب می کند مستلزم شرایط مناسبی جهت پیاده ساختن شان می باشند. همچنان شاید عجالتاً افغانستان هیچ قادر نباشد تا در سرنوشت تعارض ستراتیژیک قدرت های بزرگ تاثیر اساسی ای از خود به جا بگذارد. اما دفاع از حاکمیت ملی، و تمامیت ارضی کشور، اموری نیستند که دولت افغانستان مجاز باشد آن را به دیگران واگذارد و یا هسته اصلی سیاست خارجی کشور نگرداند.

جغرافیای فزیک، جغرافیای سیاسی، تجارب سیاسی گذشته افغانستان در جنگ های جهانی اول و دوم جهانی و برخی از مراحل دوران جنگ سرد و تجربه سایر کشورها برای دور نگهداشتن شان از کانون تضادهای جهانی می توانند همه در تدوین مطالبات معقول و عملی ای که ما را از کانون تضاد های ستراتیژیک قدرت های بزرگ جهانی بیرون بکشد، موثر باشند. این مطالبات به هنگامی می توانند جامه عمل ببوشند که در تدوین مشی سیاست خارجی، نقاط قوت و ضعف خود را به درستی ارزیابی نموده، به حل تشنجات در روابط با کشورهای همسایه و منطقه اولویت قایل شده، از تجدید تشنجات گذشته و بروز منازعات جدید جلوگیری نموده و با تعیین اولویت ها و انتخاب اسلوب مناسب، در صدد تقویت قدرت ملی گردیم. زیرا تطبیق یک سیاست خارجی مطلوب بدون وجود یک قدرت ملی موثر ناممکن می باشد.

ایستگاه اصلی ای که می توان از آنجا به اجرای سیاست خارجی مطلوب پرداخت، قدرت ملی یک کشور می باشد .

برای احیای قدرت ملی در افغانستان و جهت پیاده ساختن دوکتورین "افغانستان منطقه صلح، ثبات، دوستی و همکاری" باید دست به اقدامات عملی زد. نخستین کار برای این منظور تقویت قدرت ملی در چهارچوب نقش دولت در سه سطح می باشد:

- الف - منابع و ظرفیت ها یا قدرتی که در حال شدن است .
 - ب - چگونه این قدرت را از طریق یک پروسهٔ یکپارچگی ملی می توان به جولان درآورد.
 - ج - ساماندهی این قدرت مطابق به پیش بینی ها.
- طرق عملی احیای قدرت ملی از نظر ما در باب های دولت سازی و ملت شدن، توسعه انسان مدار، دموکراسی و فرهنگ سیاسی جدید قبلاً توضیح داده شده اند .

دولت و نخبگان سیاسی در افغانستان، برای سبک ساختن بار اضافی تشنجات با همسایگان، باید به این اعتقاد برسند که افغانستان و کشورهای همجوارش در چهارچوب مرزهای بین المللی موجود، با همه دستکاری های استعماری در گذشته، واحدهای سیاسی مستقل و واقعیت های سیاسی موجود اند که هرگونه مورد سوال قرارداد این حدود و ثغور، در همه شرایط، اقدامات تلافی جویانهٔ مدش و خونین ترین جنگ ها و کشتارها را پدید خواهند آورد و در نتیجه بهانه ای برای حضور نظامی نیروهای خارجی، تقسیمات مجدد نقشهٔ سیاسی منطقه، نسل کشی ها و پاکسازی های قومی خواهد گردید.

دولت افغانستان نباید به هیچ پیمان نظامی و به ویژه آن پیمان های نظامی ای که به خارجیان حق می دهد در این کشور پایگاه نظامی دائمی ایجاد کنند متعهد گردد. مخالفت با ایجاد پایگاه های نظامی خارجی در افغانستان هم با ارزش های والای صلح طلبی، بی طرفی عنعنوی، احترام به حاکمیت ملی کشورها و عدم مداخله در امور سایر کشورها انطباق دارد و هم فرآورد آن عقل سلیم و ارزیابی منطقی است که می داند، همان قدر که حضور تروریستان برای ایالات متحدهٔ امریکا و متحدین غربی اش در افغانستان قابل تحمل نیست، به همان اندازه حضور پایگاه های نظامی ایالات متحدهٔ امریکا و کشورهای غربی دیگر برای قدرت های بزرگ منطقی در افغانستان تحمل ناپذیر می باشند.

ایجاد پایگاه های نظامی دائمی خارجی و یا حضور طولانی نیروهای نظامی خارجی در افغانستان با این توجه که نیروهای نظامی و انتظامی دولت افغانستان در حدی نیستند تا از حاکمیت دولت دفاع نمایند، به هیچ صورت قابل دفاع نمی باشد. تجربهٔ هفت ساله نشان می دهد ایجاد و تشکیل ارتش و نیروی انتظامی، هیچگاه در تاریخ افغانستان چنین کند نبوده است. حضور طولانی نیروهای خارجی در افغانستان مسؤولان امور مملکت را اغفال نموده و به این خیال می اندازد که هرگاه ارتش نیست، نیروهای بین المللی از آن ها حراست می کنند و به این ترتیب در جدیت شان خلل وارد می گردد .

جنگ ضد ترور که هفت سال پیش آغاز شده است، همان طوری که بدون ایجاد و تقویت ظرفیت های کارساز در دولت افغانستان نمی تواند به صلح بیانجامد، بدون یک وفاق منطقی نیز نمی تواند به نتیجه

مطلوبی که اعلان کرده است، برسد. تائید اداره موقت و انتقالی در کنفرانس پترزبرگ سال 2001 توسط کشورهای همسایه و منطقه در یک جو روانی خاص صورت گرفته و هرگز نمی تواند جای اقدام مستقل حکومت افغانستان را برای جلب مجدد وفاق این کشورها در دفاع از صلح و امنیت در افغانستان بگیرد. از اینرو هر اقدامی به خاطر تامین صلح و امنیت در افغانستان، بدون مشارکت و وفاق کشورهای همسایه و منطقه ناقص و شکنند می باشد.

بایسته آنست تا نیروهای خارجی در افغانستان تعهد بدهند که در کشور پایگاه نظامی دائمی ایجاد نمی کنند. این نیروها باید پیش بینی دقیقی از ادامه حضور شان را در افغانستان ارایه بدارند، تا جامعه و حکومت بدانند، تا چه زمانی باید اولویت های دولت سازی را به پایان برسانند.

ارتش افغانستان باید با سیاست، روحیه و سمبول های ملی پرورش یابد و از مقامات افغانی فرمان گیرد. نیروهای نظامی خارجی و افغانی باید مطابق به قواعد مکتوب، چون دو نیروی مستقل با هم مراد برقرار نموده و خارجیان در همه عملیات نظامی شان با مقامات نظامی و دستگاه امنیت افغانستان هماهنگی به وجود آورند، تا جان انسان ها بیهوده تلف نگردد.

در صدر همه اهداف و برای بیرون کشیدن افغانستان از کانون تعارض تضادهای ستراتژیک قدرت های بزرگ جهانی؛ باید بی طرفی افغانستان اعاده شده، کیفیت و موقعیت حقوقی آن توسط جامعه بین المللی تضمین گردد. آنچه تا کنون موقعیت بیطرفی عنعنوی افغانستان خوانده می شود، بافت همگون و اهداف واحدی نداشته است. از آستانه جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم آنچه به نام بی طرفی افغانستان خوانده می شود، به ویژه در زمان امیر حبیب الله و آستانه جنگ جهانی اول و از آغاز پادشاهی محمد نادرشاه تا پایان جنگ جهانی دوم، نوعی انزوا طلبی اختیاری و ترس از مراودات گسترده با روسیه و بریتانیا بوده است که به این نام مسمی گردیده است. پس از پایان جنگ جهانی دوم و به ویژه از اوایل دهه پنجاه تا سال 1978 بی طرفی افغانستان، عدم تعهد به بلوک های شرق و غرب بوده است. چنین بی طرفی ای در ذات خود عدم تعهد با همه اشکال متفاوتی که از آن متصور است، بوده است. آن بی طرفی ای که حزب آزادگان افغانستان مطالبه می کند در حقیقت یک موقعیت حقوقی است که از امتناع دولت افغانستان برای شرکت در جنگ میان دولت ها ناشی شده و نسبت به جناح های متحارب رفتار بی طرفانه می داشته باشد و جناح های متحارب این امتناع از مشارکت در جنگ و بی طرفی را به رسمیت می شناسند. از ایجاد پایگاه ها و تشبثات نظامی دیگر در افغانستان خود داری می کنند. جامعه بین المللی در پیمانی این بی طرفی را مورد تایید و تضمین قرار می دهد و مطابق به قوانین بین المللی چنین بی طرفی ای حقوق و مکلفیت های ویژه ای را به وجود می آورد.

و من الله توفیق